علم المحجة اتماماً للحجة

از

حجة الاسلام محمد حسین

ممقانی



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یجعلنا من المعاندین المنکرین ولا من
الغلاة المفوضین ولا من المرتابین المقصرین و هدانا الی
الصراط المستقیم و عرفنا الحق الذی هم عنه یؤفکون و النبأ
العظیم الذی هم فیه مختلفون و الصلوة و السلام علی محمد
و آله الطاهرین الذین بهم اقام الله العالم و بنور ولایتهم
فاز و تشرف ابو البشر آدم استخلصهم فی القدم علی سایر
الامم و انتجبهم آمراً و ناهیاً عنه اقامهم فی سایر عالمه



فی الاداء مقامه اذ کان لا تدرکه الابصار و لا تحویه خواطر
الافکار و لا تمثله غوامض الظنون فی الاسرار لا اله الا الله
الملک الجبار و بعد این رسیله مختصره وسیله الیست
که این حقیر مقر بقصور و تقصیر در دار الخلافة الباهرة محض
تذکرهٔ اولیای دولت قاهره بمعرض تحریر آورده بعرض میرساند
در این ایام محنت انجام که بتدبیر و شورا و تحریک و اغوای تعففی
از ارباب غرض جمعی از مشاهیر اوباط تبریز و مشتی سفله و پایگزر
در دهه عاشورا علی الغفلة و بیمحابا بمقام قتل این دعا
گوی بی ریا آمده چون تقدیر خداوند قدیر و رای تدبیر ایشان
بود الحمد لله خدا این حقیر را از شر آنها محافظت فرموده آنچه
که مقصود و مراد ایشان بود بعمل نیامد و لیکن آن جماعت بیحیا
اصلا شرم از خدا نکرده خونها در خانه خدا و مجلس عزای سید الشهدا

علیه السلام رخیته عالمی را از علمای اسلام بکمال بی رحمی کشته
فتنهٔ در شهر تبریز برپا داشتند که اگر این دعاگوی دولتخواه
محض پاسداری مملکت پادشاه جمجاه و حفظ جان
و مال و عرض و ناموس بندگان الله مردم را نگاهداری
نکرده و میگذاشت که ازین طرف هم بمقام تلافی و انتقام
برآیند علم الله که این غایلهٔ هایلهٔ فتنه انگیز بجائی میرسید
که باعث قتل و غارت و جنگ و ستیز میان جمعی
از مسلمین میگشت ولی این حقیر بتدبیری این مفسدهٔ
عظیمه را خوابانیده و بحلم و حوصله و بردباری مردم را
نگاهداری کرده محض خدمت بدین و دولت مستطاب
بجود قبول نموده همهٔ منسوبین خود را بکمال امیدواری
بمکافات و انتقام جناب باری و ملیه و سیاست حضرات

اقدس شهریاری داده بیاری خدا و مددکاری ائمهٔ
هدی علیهم السلام نگذاشتم از احدی ضدی بلند شده کاری
از آنها سر زند که مایهٔ شرمساری نزد خدا و سایهٔ خدا باشد
و این معنی چیزی نبود که بر احدی از اهل تبریز مخفی باشد
حتی سفرای خارجه نیز همین مقدمه را بهمین تفصیل زود نامه
نموده در همهٔ بلاد منتشر کرده اند با اینکه خود دعاگو
ماجرای را علی ما جرای در مقام تظلم و دادخواهی حضرت منت
اولیای دولت جاوید مدت آگاهی داده مراتب را
گاهی بعرض اقدس همایون ظل اللهی رسانده از جانب
سنی الجوانب فرمان واجب الاذعان باحضار
این دعاگوی خاکسار باتفاق شخص معهود که
مصدر و منشا این فتنهٔ عظیمه بود صادر گشته بجمیلی

از مفصل فقرات بلاغت آیات فرمان همایون که بعبارات
ملوکانه و اشارات حکیمانه خطاب باین دعاگوی بی
خاکسار و ذرهٔ بی مقدار فرموده بودند این بود

صورت فرمان همیون بجناب فضایل

و کمالات اکتساب حقایق و معارف آداب عمدة الفضلاء
الاطیاب میرزا محمد حسین حجة الاسلام موفق باشند سالهاست
که میشنویم فیمابین شیخی و غیر شیخی در بعضی مسایل اختلاف
عقاید است چون حادثهٔ ناگواری ظهور نکرده بود طبع
همیون اقبال نمیکرد که در کشف این اختلاف اقدام
شود حال که فقرهٔ قتل و غارت فیمابین منتسبین طرفین
ظهور کرده است دور نیست که اگر اقدامی در دفع این
شبهات نشود عواقب آن منجر به نتایج دلخراش و خرابی

ولایت و رعیت گردد و این معنی باعث شود
که از برای حفظ ولایت و رعیت مجبور باجرای حکمی
شویم که خدا نکرده پیش خدا و رسول معاقب شویم و مملکت
و رعیت خودمانرا بدست خودمان خراب کرده باشیم
لهذا آنجنابرا از برای ملاقات چند روزه زحمت میدهیم که بدربار
همایون آمده دیدنی از ما کرده قرار لازمه را با آنجناب
بدهیم معاودت نمایند و دستخط ملاطفت نمون
هم قریب بهمین مضمون بخط مبارک مرقوم فرموده
بودند چون مفاد فرمان همیون و دستخط مبارک میمون
و مقصود و مراد از احضار این دعاگوی خاکسار و تشخیص
معهود بدربار معدلت مدار دو فقره بود یکی رسیدگی
بهمین قضیهٔ مخصوصه و حکایت قتل و جنایت و احقاق

حقّ میان بنده و ایشان که انشاء الله الرحمن آنچه که لازمهٔ
حکم عدل و مقتضای سیاست و مملکت داری است در
دفع مادّهٔ فساد و رفع الواط و اشرار بعمل خواهند آورد و یکی
کشف حقیقت اختلاف طرفین و دانستن علّت خلاف و تفرقهٔ
فریقین و رفع نزاع و اختلاف از فیمابین که الآن در همهٔ
بلاد ایران ساری و جاریست لهذا این دعاگوی خاکسار
محض اطّلاع و استحضار ربار بابیشکان در بار گردون
اقتدار از حقیقت حال و سبب و جهت اینهمه قیل و قال
به تحریر این مختصر مبادرت و رزیده مسمّی گردانید آنرا
به علم المحجّة اتماماً للحجّة لمن انکر و ایضاحاً للمحجّة لمن نظر
و استبصر تا از حقیقت مطلب بدرستی مخبر و مستحضر شده
و از اصل مسئله که محلّ نزاعست اطّلاع کامل حاصل نموده

آب از

آب از سراب و حق از باطل تمیز یافته آنچه که مایهٔ غوغا
و آیهٔ دعواست بر همهٔ اولیای دولت قاهرهٔ باهره کالشّمس
فی رابعة النّهار واضح و آشکار گردیده از برای همه معلوم شود
که اینهمه اختلاف و تفرقهٔ بعضی از ارباب غرض و عوام
النّاس با این فرقهٔ محقّه از چه راهست و آن مبنی بر سه
مقاله و یک خاتمه است **مقالهٔ اولی** در بیان
محلّ نزاع و اختلافست **مقالهٔ ثانیه** در بیان
سبب و منشأ نزاع حضرات است با این فرقهٔ محقّه
مقالهٔ ثالثه در بیان حکمت اختلاف و ثمرهٔ
آنست **خاتمه** در ذکر بعضی از اخبار و آثاریست
از طرق سنیها در فضایل و مناقب و مقامات
و مراتب ائمّهٔ اطهار که بالصّراحة دلیل مدّعاست

امّا مقالهٔ اُولی که در تحریر محلّ نزاعست پس
قبل از شروع به بیان مطلب باید دانست که بعضی
از فرط عدم اطّلاع از محلّ نزاع این مقدّمه را نوعی
تقریر میکنند که اصلاً دخلی بما نحن فیه ندارد و لی
چون این بندهٔ جانی و مقیّد آمال و آمانی حسین بن
محمّد التبریزی الممقانی تربیت یافتهٔ آن پدر بزرگوار است
که سر آمد تلامذان شیخ عالیمقدار بود که این سلسله را
نسبت با و میدهند و سبب اشارهٔ این منار است
و تأیید اظهور انکار از اغیار در همهٔ امصار از آن
اعصار است فلهذا این حقیر مقرّ بقصور و تقصیر با طلب
مسئله بیش از سایرین خبیر و تحقیق این مرحله بهتر
از دیگران بصیر است فاستمع لما یتلی علیک

فلا ینبئک مثل خبیر چه هر کس که از منتسبین این
فرقهٔ محقّه و یا منکرین تقریر این مرحله را کرده و شنیده ایم
غالباً چنین دیده ایم که یا بکلّی از مطلب دور است
و یا قصّهٔ از قصّه های این فسانه بیان نموده و نغمهٔ
از نغمات این ترانه سروده است زیرا که از این مراحل
بکلّی بیگانه بوده است پس در این صورت نباید
حرف هر کس را در این مرحله قبول نمود و آنرا میزان
مسئله قرار داد سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید
عندلیب آشفته تر میگوید این فسانه را بالجمله چون
این مقدّمه را دانستی پس بدانکه نزاع حضرات فی الحقیقه
با این فرقهٔ محقّه در مقام نبوّت مطلقهٔ جناب محمّد مصطفی
و ولایت کلّیهٔ کبرای جناب علیّ مرتضی علیهما و علی

او لادها آلاف التحیة والثنا است که علمای اعلام
ومشایخ عظام در کتب ورسائل خود بحجج ودلائل
عدیده مشروح ومفصل مبرهن ومدلل فرموده اند
واز جمله ادله وبراهین ما در اثبات این مرتبه ومقام
از برای آن رسول انام وسایر ائمه کرام علیهم السلام
اینست که میگوئیم چون خداوند تبارک وتعالی
اجل وارفع واعلی ومنزه ومقدس ومبرا است
از صفات مخلوقات از حقایق واکوان وجواهر و
اعیان وآنچه که باینها عارض میشود از تغیر وتبدل
وترقی وتنزل وحلول واتحاد ومباشرت با مخلوقات
که از صفات اجسام واجساد است پس لا محاله
باید واسطه باشد میان او وسایر مکونات در ایجاد

ایجاد

وایجاد وافاضه فیوضات تشریعیه وتکوینیه بکافه عباد
وهم چنین میگوئیم که چون علت غائی ایجاد معرفت خداوند
جواد است ومعرفت او جل شانه بکنه ذات از برای
احدی از آحاد موجودات ممکن ومتصور نیست بلکه
معرفت او عبارت از معرفت صفات است یعنی
شناسائی او عبارت از شناختن اوست جل شانه
بصفات جلالیه وجمالیه وآیات وعلامات الهیه
پس لا محاله باید از برای آن آیات وعلامات وآن
اسماء وصفات مظهری قرار دهد از مخلوقات خود که آیتی
کبرای معرفت باشد وهمه خلا را بآن آیه کبری بشناسند
وجمیع صفات الهیه را در او مشاهده نموده وصف
کنند خدا را بهمان صفات که خود را بآن ستوده وآن

واسطه وآیة کبری باید اشرف مخلوقات واکمل موجودات
واقرب مکوّنات واشبه مصنوعات باشد در صفا
ونورانیّت بحیثیّت امکانیّه وقدرت فعلیّهٔ الهیّه وآن
عبارت از حقیقت مقدّسهٔ محمّدیّه کو نفس کلیّه
الهیّه است که خداوند قدس وعزّ آن حقیقهٔ مقدّسه را
محلّ مشیّت ومظهر قدرت ومصدر رحمت خود
قرار داده است که همه اوامر ونواهی واحکام خود را
از آن حقیقت صادر نموده جمیع فیوضات غیر متناهیه وصفات
جلالیه وجمالیه را از برای همه بوساطت آن نفس
کلیّهٔ الهیّه ظاهر فرموده است پس اوست واسطهٔ
فیض وجود ورابطهٔ غیب وشهود وسلطان
مملکت وجود وعنوان معرفت ملک ودود سایهٔ

رحمت

محمد مصطفی (ص)

رحمت مایهٔ نعمت خواجهٔ ارض وسما سرور مهر دوسرا
وهم چنین است در رتبه ومقام سایر ائمهٔ انام که خلیفه وقائم
مقام او هستند در ادائ فیوضات بسوی خلق خاصّه ولیّ
مطلق ووصیّ برحق خاتم ماسبق فاتح ما علق نور رحمن
شیر یزدان دست خدا راه هدی جناب علی مرتضی که
در رتبهٔ ولایت با شمس نبوّت توام است ودر مقام
خلافت با ختم رسالت ابن عمّ آن بهتر دو عالم
واین مهتر دو کون آن نور رسالت واین صفدر
وغا آن ختم انبیا است کز و یافت کرّ و فرّ هم ملکت
نبوّت وهم تخت اصطفا وین شاه اولیاست
که از قدر واحترام ذاتش مشرّفست تشریف انّما
محکوم این دو حکم قضا آمد از قدر مأمور این دو امر

قدر آمد از قضا   آن راست چرخ تابع و اجرام زیر حکم

وین است سدره منزل و عرش است متکا   وانی حدیث

محکم تحکمی ز هر حیثیت   کاین هر دو تن یکیست

یکی را مبین دو تا   بالجمله خداوند منان آنند و گوهر پاک

آنند و ضیاء تابناک را سلطان قرار داده است در همه عوالم

امکان و مراتب اکوان و همچنین است سایر ائمه هدای

نسبت بهمه ماسوی پس ایشانند مظاهر جلال و جمال

و مصادر افعال خداوند متعال و امناء حق داور و اولیای

خداوند اکبر فرمانفرمایان عالم قضا و قدر ولی با همه اینها

در این سلطنت و استیلا نه استقلالی دارند و نه شرکتی

با خدا و نه تفویض شده است امور بانها باین معنی

که ایشان بدون استمداد از خداوند جواد باین سلطنت

رسیده و یا بالشراکه به تدبیر امور عباد مشغول بوده

و یا خدا دست از سلطنت خود برداشته و امر خلق

و رزق و موت و حیات را بانها واگذاشته باشد

زیرا که همه اینها کفر است و زندقه و مخالف عقاید فرقه

محقه و منافی ادله توحید خداوند مجید و پروردگار

حمید است که متفرد و متوحد است در ذات و صفات

و افعال و عبادت بلکه ایشان عبدی هستند مرزوق

و نوری هستند مخلوق و بنده هستند از بندگان

خاص خدا که در مقام فقر و فنا و اضمحلال در جنب عظمت و

جلال خداوند متعال حباب آسا بکلی از خود خالی

شده خود را در جنب هستی حق نیست کرده بسر

منزل فنا رسیده تاج فقر بر سر گذاشته و به افتخار گفته

در تحت تجرید مستغرق گشته و در بحر توحید شناور بوده
گوش بفوارهٔ قدر داده منتظر ایستاده اند که هرچه
شنوند آن گویند و هرچه گویند آن کنند عباد مکرمون
لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون بالجمله ایشان
در مقام بندگی و عبودیت اصلا ارادهٔ از خود ندارند
بلکه هرچه میکنند همه بامر خداست و اذن و ارادهٔ اوست
و در هر آن باید مدد جدید از جانب خداوند مجید بایشان
برسد و اگر آنی خداوند احد فیض و مدد خود را از ایشان
قطع کند بکلی متلاشی و مضمحل و فانی خواهند
بود مجملا این است اصل مذهب و حقیقت مطلب
که محل نزاع است میان ما و حضرات و این چه مطلبیست
که احدی نمیتواند بر آن نکته بگیرد خواه عالم باشد

خواه

خواه عامی و همهٔ علماء از متقدمین و متأخرین
و صنادید معاصرین با ما در این مدعا شریکند متفق
و اصلا ما را با آنها مخالفتی نیست و آنها را با ما مخالفتی
نه مگر بعضی از ارباب عمایم و پارهٔ از عوام الناس
که بجهة بعضی از اغراض و امراض بمقام اعراض
و اعتراض آمده از استماع این مطالب اظهار انزجار
و انقباض می کنند و الا همهٔ علما و حکما و صاحبان
فهم و ذکا با ما درین مطالب موافقت دارند
و ما با آنها کمال موافقت داریم و روی کلام ما
با هر کسانیست که بی جهة با ما بحثها میکنند و نفهمیده
عداوت میورزند و حال آنکه مطلب ما مطلبیست
که روشنتر از ماه و آفتابست در وسط سماء

وشاهد ما براین مدّعا که اصل مطلب و محل نزاع
حضرالست با این دعاگویان وجود مسعود سلطان
زمانست که شاه جهانست و ماه آسمان خسرو نیکوان
مهتر خسروان خواجهٔ تاجداران خاتم شهریاران سایهٔ
رحمت یزدان مایهٔ نعمت پروردگار منّان
باسط بساط امن و امان و ماحی کفر و طغیان و حامی
دین و ایمان دانندهٔ آشکار و نهان زیبندهٔ تاج
کیان اعدل الملوک و اعلاهم و افضل السلاطین
و اسخاهم الخلق تحت ظلال اعلامه و الرزق عند
خلال اقلامه القادر القاهر ذو المناقب و المفاخر
عالی الهمم ولی النعم المجاهد فی سبیل الله و الناصر
لدین الله ناصر الدین شاه قاجار

خلد الله

خلد الله ملکه و سلطانه که اکنون خداوند بیچون
آن وجود مسعود همایون را سلطان قرار داده است
در همهٔ ممالک ایران و مقرّر داشته است زمام
اختیار انام را در قبضهٔ اقتدار و کف کفایت آن سلطان
با عزّ و تمکین و مرزبان دنیا و دین پس اوست
امروز در روی زمین حافظ شریعت سیّد
المرسلین و مروّج طریقهٔ سیّد الوصیّین و اوست
مدبّر امور عباد و حافظ ثغور و بلاد و ناشر عدل و
داد و کاسر شوکت اهل فتنه و فساد و اوست منبع
فیض و رحمت و معدن جود و کرامت و مصدر
قدرت و مظهر کبریا و هیمنت و صاحب رایت
سلطنت و ولایت و لیک آن شهنشاه عادل

وبا دل دین پناه در بین سلطنت و ولایت این
همه اختیار و اقتدار و هیمنت و بذل و
بخشش و نعمت و قهر و غضب و نقمت و افاضهٔ
فیض و رحمت با هل مملکت از نوکر و رعیت شرکتی
با خدا دارند و نه خدا دست از سلطنت خود بر داشته
و با ایشان واگذاشته بلکه ایشان بندهٔ هستند از
بندگان خاص خدا که بمحض فضل و رحمت
این نعمت عظمی و سلطنت کبری را با ایشان
عطا فرموده است وَذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ
مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و هم

چنین

چنین است وزیر اعظم و دستور معظم آن سلطان
جم خدم و خاقان فرشته حشم نسبت بخود ایشان
که از کمال عز و جلال او را واسطه قرار داده است میان
خود و سایر رعایا در اخذ و عطا و ایصال فیضها و
نعمتهای نامتناهی پادشاهی و تبلیغ اوامر و نواهی
و تدبیر امور مملکت و رسیدگی بعرایض و حاجات
نوکر و رعیت ترویج امر سلطنت و مختار و مقتدر
فرموده است او را در اجرای فرامین و احکام و عزل و
نصب عمال و حکام و تمشیت مهام انام و رئیس
قرار داده اند آنجناب را در سر همه اولیای دولت
قاهره و سران و سرکردگان عساکر منصوره
و نگهبان کرده اند ایشان را در همهٔ ممالک محروسهٔ ایران

پس اوست چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و دست توانایی
پادشاه جم جاه عالم پناه و اوست مظهر جلال و مصدر
افعال حضرت اقدس بی همال زیرا که او هرچه دارد
همه از سلطان زمانست و هرچه میگوید از جانب
ایشان و آنچه میکند بامر و حکم ایشانست اصلا
از خود حکمی ندارد بلکه حکم او حکم پادشاهست و قول او
قول پادشاه و اطاعت او اطاعت پادشاهست
و مخالفت او مخالفت پادشاهست و جلال او جلال
پادشاهست و شوکت او شوکت پادشاه نه او شرکتی
با پادشاه دارد و نه استقلالی در این همه ریاست
و جاه و نه پادشاه از ملک و سلطنت خود دست برداشته
و سلطنت بالمرّه با و واگذاشته بلکه آنجناب با اینهمه

اختیا

اختیار و اقتدار و همینست نوکریست از نوکران پادشاه
حمیجاه که او را از میان نوکران خود بجهة کمال العقل و فراست
و غایت فطانت و ذکاوت آنجناب فرموده از کمال
عزّ و قدس و جلال خود که اجلّ و ارفعست از اینکه خود
بنفسه مباشر امور باشد و همهٔ رعایا و برایا از اعلی
و ادنی با ایشان معاشر باشند سیاست ملک
و ریاست ناس را بکف کفایت آنجناب سپرده اند
که همهٔ رعایا و عامهٔ برایا در هر بلدی از بلاد بامر و حکم
او مطیع و منقاد بوده دستور العمل او رفتار کنند
و همچنین است بلکه اعظم از اینست امر در باب سلطنت
و ولایت و ریاست و سلطنت جناب رسالت
مآب و جناب ولایت مآب و سایر ائمهٔ اطیاب از جانب

جناب ربّ الأرباب که اوست ملک دیّان و مالک
وسلطان و ایشان امنا و اولیای او هستند در همهٔ عوالم
امکان و مراتب اکوان و خلیفه و قائم مقام او هستند
در تبلیغ اوامر و نواهی و افاضهٔ فیوضات و نعمتهای
نامتناهی الهی و سائس و رئیس و راعی و نگهبان هستند
از جانب خداوند منّان و پروردگار رحمن در اجرای
احکام خداوند علّام و تمشیت مهام انام و تربیت بندگان
و تولیت امور ایشان و حفظ و حراست همه از طغیان
طاغیان پس ایشانند چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا
و دست توانای خدا که خداوند بی‌نیاز ایشان را
از آغاز ممتاز کرده و از میان بندگان خود بجهات
صفای قابلیت و کمال نورانیت و نهایت اعتدال

و استقامت امتیاز داده در همهٔ ملک و ملکوت و عوالم
جبروت و ناسوت و دنیا و آخرت و غیب و شهادت
ایشان را مهیمن و مقتدر فرموده و بر همهٔ ذرّات و ممکنات
ایشان را ولی و مدبّر قرار داده اختیار و اقتداری بایشان
داده است که از برای احدی از آحاد موجودات نداده
و قدرت و قوّت و سلطنت و احاطه و هیمنتی بایشان
عطا فرموده که عقول انبیا و اولیا در درک مرتبهٔ عظمت
و کبریای ایشان حیرانست چنانچه در زیارت جامعهٔ
کبیره فرموده اند آتاکم الله ما لم یؤتِ احداً من العالمین
و نیز فرموده اند فبلغ الله بکم اشرف محلّ المکرّمین و اعلی
منازل المقرّبین و ارفع درجات المرسلین
حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه

سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع پس درین صورت
چگونه وصف توان کرد مقامات و مراتب ایشانرا
وچگونه باحصا میاید فضایل و مناقب ایشان باکار
بغلو برسد زیراکه غلو آنست که شخص افراط کند
در مدایح و محامد شخصی وازبرای او اوصاف و محامدی
بیان کند که او فاقد آن محامد باشد و جهت او مقامی
قرار دهد که او صاحب آن مرتبه و مقام نباشد واین
در صورتیست که از برای محامد و مدایح و مقامات
او حدی و نهایتی باشد و حال آنکه از برای مقامات
و مراتب و مدایح و مناقب ایشان نه غایتیست
و نه نهایتی مگر مرتبهٔ الوهیت که آنجا عدم محض
لیس محض هستند وایشان هرچه در مدارج عالیه

و مقامات متعالیه سیر کنند از مرتبهٔ عبودیت بیرون
نمیروند و بذات بیچون نمیرسند   ما للتراب و رب الارباب
و نعم ما قال الشافعی فی هذا الباب   اولوا النهی عجزت
عن وصف حیدرة   والعارفون بمعنی ذاته تاهوا
ان قلت بشر فالعقل یمنعنی   واختشی الله فی قولی
هو الله   بالجمله چون شخص تنزیل داد ایشانرا
از مرتبهٔ الوهیت بمقام و مرتبهٔ عبودیت و از برای
ایشان در مقام معرفت دو مقام قرار داد یکی
مقام بشریت و یکی مقام نورانیت و تنزیه کرد ایشانرا
و در مقام بشریت از همهٔ نقایص آن مرتبه و مقام
که از برای سایر بشر متصور است و توصیف کرد ایشانرا
در مقام نورانیت بهمهٔ کمالات امکانیه و اخلاق

ربانیه و صفات فعلیه الهیه بعد از ان هرچه در
محامد و اوصاف ایشان بگوید از عهده عشری از اعشار
آن نمیتواند بر آید چنانچه جناب امیر مؤمنان همگین
میرانزار زبر ابمعرفت خودشان به نورانیت قرار
داده و فرموده اند یا سلمان و یا جندب معرفتی
بالنورانیه معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانیه
تا میفرماید در آخر همین حدیث اعلم یا اباذر انا عبد الله
خلیفته علی عباده لا تجعلونا اربابا و قولوا ما شئتم
فی فضلنا انکم لا تبلغون کنه ما فینا و لا نهایته ان الله
قد اعطانا اکبر و اعظم مما یصفه واصفکم او یخطر علی
قلب احدکم و در مقام دیگر فرموده اند نزلونا عن
الربوبیة و نزهونا عنا : وارفعونا عن حظوظ البشریة

و قولوا فی فضلنا ما شئتم فانکم لا تبلغون کنه ما جعله الله
لنا و لا معشار العشر لان البحر لا ینزف و سر الله لا یوصف
و در حدیث دیگر بازوارد است که فرموده اند نزلونا
عن الربوبیة و نزهونا عن حظوظ البشریة و قولوا فینا ما
شئتم خلاصه این معنی بچندین لفظ و چندین طریق
از ائمه اطهار علیهم السلام ماثور و در السنه و افواه
مشهور است و ما حصل معنی آنها اینست که فرموده اند
ما را نازل کنید از مرتبه الوهیت و تنزیه کنید ما را از
لوازم بشریت و بگوئید در فضایل ما آنچه که دل شما
میخواهد که دریا تمام نمیشود و سر خدا بوصف نمیاید
خوب میگوید شاعر ای پیغمبر امینان خدای اکبرند
آدمی زادند اما از آب و خاک دیگرند   باب فیض

حضرت بیچون و بیانند خود کرچه مستقند اما فعل
حق را مصدرند نزلونا کر ملکشته شد راه سالکان
ار ربوبیت نمیکفتند شان بازترند با وجود دادن
تنزیلشان ازانمقام در مقام وصف ایشان
عقلها کور و کرند بالجمله اهلبیت میزان معرفت
ایشان که صراط مستقیم و نمط وسطست که نه افراط است
و نه تفریط پس کسانیکه نسبت الوهیت بایشان
میدهند و ازبرای ایشان خدائی قائل هستند
غالی هستند و کسانیکه مقام ایشانرا منحصر بمقام بشریت
میدانند و ایشانرا در مقام بشریت شناخته و مقام
نورانیة ایشانرا انکار میکنند قالی هستند اما
کسانیکه ازبرای ایشان دو مقام قائلند یکی مقام

بشریت و یکی مقام نورانیت بعبارت اخری یکی
مقام عبودیت و یکی مقام سلطنت و ولایت
و مرتبهٔ وساطت و امارت و علم و احاطه و هیمنت
پس ایشان عالی هستند که هدایت شده اند بصراط
مستقیم و منهج قویم والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله اما مقالهٔ ثالثه
پس آن در بیان منشا این اختلافست بدانکه
علت و سبب اینهمه اختلاف و تفرقه بعضی
با این فرقهٔ محقه چند چیز است و مخالفین ایندعا
کویان ازاین جهة منقسم بچند قسمتند قسم
اول از آنها کسانی هستند که محض ازراه
اشتباه بمقام اعراض و اعتراض با این فرقهٔ

محقه برآمده و از برای ایشان امر را مشتبه کرده
و چنین بنظر ایشان داده اند که طریقه ما بخلاف
طریقه علماء راشدین و فقهاء مجتهدین است
و این سلسله علیه نعوذ بالله همه علماء سلف
و خلف را قدح مینمایند و این علوم ظاهریه را از
معقول و منقول بالمره رد میکنند و همچنین بشهادت
جناب سید الشهداء روحی له الفداه قائل
نیستند و اعتقاد بشریعت ندارند خلاصه ازین قبیل
مفتریات که اغلب آنها از اعتقادات ملاحده
و طایفه غلاة خذلهم الله تعالی است بانفرقه
امامیه نسبت داده و جمعی از عوام و بعضی از علماء
مشتبه کرده اند که اینها از اعتقادات طایفه

شیخیه است و حال آنکه انفرقه محقه از همه این
مفتریات بری و بیزارند و معتقد اینها را کافر و بیدین
میدانند باری خدا حکم کند میان ما و کسانیکه
این قبیل افتراها را بما می بندند و نسبت میدهند
و حال آنکه میدانند که ما همه علما را از متقدمین
و متاخرین از صدر اول و شیخ مفید تا سید
سند آقا سید مهدی بحر العلوم و شیخ المشایخ
شیخ جعفر مرحوم و سید الجلیل آقا سید علی الطبا
طبائی که اوستاد والد ماجد علامه بود از ارکان
اسلام میدانیم و همه اینها از مشایخ اجازات ما هستند
بلکه در همه علوم استاد ما بانها است جزاهم الله عنا
و عن الاسلام خیر الجزاء چه اگر آنها نبودند آثار

نبوت و ولایت بالمره مندرس و قواعد مذهب
و ملت بالکلی منهدم و منطمس می بود و همچنین طریقهٔ این فرقهٔ
محقه در معقول و منقول و علم فقه و اصول بعینه طریقهٔ
آنهاست و شاهد این مدعا کتب استدلالیه است
که ما در علم فقه و اصول تصنیف کرده ایم مثل شرح
تبصرهٔ علامه و شرح خاتمهٔ کشف الغطاء شیخ جعفر
مرحوم و رسالهٔ حیدریه و رسالهٔ صومیه در علم فقه
و مثل رسالهٔ اجماعیه و مباحث الفاظ و قواعد
اصولیه در علم اصول که همهٔ اینها را شیخ مرحوم مرقوم
داشته اند و رسالهٔ در حجیت مظنه و سایر مسائل اصولیه
که والد ماجد مرحوم نوشته و کتاب دلائل الاحکام
که این حقیر در ایام مجاورت و تحصیل در عتبات عالیات

بعرض

بعرض تحریر آورده و عالم افخر نحریر شیخ محسن
آل خنفر که مسلم کل بود و سایر علما و مشایخ نجف
اشرف و کربلای معلی بخط خودشان تصدیقات و اجازات
در همان کتب نوشته اند و همچنین است سایر کتب فقهیه
و اصولیه از سایر علمای این سلسلهٔ علیه هر کس آنها را ملاحظه
و مطالعه نماید میداند که ذره از طریقهٔ آنها پا کنار نگذاشته
اند و خلافی در طریقهٔ اجتهاد و فقاهت با آنها
نداشته و ندارند و کذالک در خصوص شهادت
جناب سید الشهداء علیه و علی آبائه و اولاده
آلاف التحیة و الثناء کتابی که در اسرار شهادت
آنحضرت سید مرحوم نوشته اند و قصاید و اشعاری که
شیخ مرحوم در مرثیهٔ آنحضرت گفته اند همه جامع و

واهتماماتی که علما و عوام ما در عزاداری سید الشهدا
دارند چیزی مخفی و مستور نیست بلی فرقیکه میان ما و
حضرات منقرین در خصوص شهادت آنحضرت هست
اینست که ما زنده و مردهٔ ایشان در تصرف باطنی
تفاوت نمیگذاریم و سر مبارک آنحضرترا که در سر نیزه
قرآن تلاوت میفرمود شعور آن سر را از ادراک
و شعور کل اهل روی زمین بیشتر میدانیم و دیگر ما
قائلیم بطهارت خون مبارک آنحضرت و میگوئیم
که خون آنحضرت طهور و طاهر و مطهر و ساکن
در خلد است چنانچه امام علیه السلم در زیارت
آنحضرت فرموده اند اشهد ان دمک سکن
فی الخلد و اقشعرت له اظلة العرش بخلاف



بعضی از حضرات که هیچ حیا از سید الشهدا نمیکنند و بکمال
جرات و جسارت بعدم طهارت آنخون طیب طاهر
فتوی میدهند و قیاس میکنند اهل عصمت و طهارترا
که آیهٔ طهارت در شان ایشان نازل شده است بخودشان
و حال آنکه ایشانرا قیاس بسایر ناس نمیتوان کرد چون
میگوید شاعر   کار پاکانرا قیاس از خود مگیر گرچه
باشد در نوشتن شیر شیر   این یکی شیریست کادم میخورد
و اندگر شیریست کادم میخورد   خلاصه مقصود حضرات
از اینهمه افتراها و تهمتها همین است که جمیع را مشتبه کرده
و آنها نیز بدون رسیدگی باعتقادات این فرقهٔ محقه
بنای اختلاف و تفرقه بگذارند چنانچه جمعی را از عوام
الناس بلکه از خواص هم بهمین طورها مشتبه کرده اند

که بهمین جهت با ما بنای مغایرت و مخالفت گذاشته
و میگذارند ولیکن این قسم از مخالفین که امر بر آنها مشتبه
شده باشد کارشان سهلست و باید و مجلس ملاقات با علمای
این سلسلهٔ علیه اگر از راه دینداری استفسار بکنند
رفع اشتباه میشود و اختلاف به ائتلاف مبدل
میگردد ولی بحثی که با این قسم از مخالفین هست اینست
که چرا رجماً بالغیب حکم میکنند و بدون معاشرت
با علمای اینفرقه و بدون اطلاع و استحضار از مشرب
و مذهب کسیکه شیعه البیت از شیعیان اثنی عشریه و یا لمعیت
از علمای امامیه بنای توبیخ و تعییر بلکه لعن و تکفیر
میگذارند و بطور مخالفت و مغایرت حرکت
میکنند و اگر بشهر و بلد ایشان وارد شوند بزیارت

ایشان نمیروند و دید و بازدید با ایشان نمیکنند
و حال آنکه نه او را دیده اند و نه از زبان او چیزی شنیده اند
باری خود دانند بنده با کسی کاری ندارم البته تکلیف
خود را در این دیده اند و بخدا هم جواب خواهند داد
که چرا بی جهت شق عصای مسلمین میکنند و میان
بندگان آله و رعیت و مملکت پادشاه اختلاف
و تفرقه میاندازند قسم دویم مخالفین حضرات که اختلاف
با این فرقهٔ محقه دارند اشخاصی هستند از جهال
طلبهٔ علوم دینیه که شغل ایشان همیشه قیل و قال و غیبت
و مایهٔ علمشان مراء و جدال و نزاع ایشان با علمای
این سلسلهٔ علیه محض از راه جهالت و عدم
علم و معرفتست به بعضی از اصطلاحات حکمت

وبرخی از مقامات معرفت زیرا که این علوم
در واقع و نفس الامر فن ایشان نیست بلکه
فن ایشان منحصرست بعلوم قشریّه نحویّه و منطقیّه
واصلاً از اصطلاحات حکمت الهیّه ومقامات
معارف ربانیّه اطّلاع و استحضاری ندارند
لهذا بفهمیده بمقام بحث وایراد آمده میگویند
که شیخ مرحوم در مسئلهٔ علم خدا و مسئلهٔ علل اربعه
و مسئلهٔ معراج و معاد خطا کرده و بضلالت
افتاده از برای خدا دو علم قایل شده یکی علم
قدیم و یکی علم حادث و از این لازم میآید
که علم خدا حادث بحدوث اشیاء و در مسئلهٔ
علل اربعه هم ائمهٔ اطهار علیهم السّلام را علت

فاعلی و مادّی و صوری میدانند و از این هم
لازم میآید که ائمهٔ هدی صانع موجودات
و مادّهٔ ایشان مادّهٔ مخلوقات باشند و در مسئلهٔ معراج
و معاد هم بالقلب مثل و عدم عود اعراض قائلیت
و از این لازم میآید که معراج و معاد روحانی باشد
و اینها همه ناشی است از عدم معرفت باصطلاحات
حکمت و عدم تتبع و ممارست با اخبار ائمهٔ اطهار
که همهٔ اینها را ائمهٔ اطهار علیهم السّلام بیان فرموده اند
و شیخ مرحوم از خود چیزی نگفته بلکه هر چه فرموده اند
همهٔ ماخوذ از کلام خدا و اخبار ائمهٔ هدی است
امّا در مسئلهٔ علم که شیخ مرحوم فرموده اند از برای
خدا دو علمست پس در خصوص اخبار متواتره

از عترت طاهره وارد است که از برای خدا دو علم است
یکی علم قدیم که مختص خداست و آن عین ذات
خداست و خدا باین علم عالمست بهمه اشیاء
و اشیاء در ذات خدا نیستند نه قبل از ایجاد و نه
بعد از ایجاد نه بنحو اشرف و نه بارتسام الصور
چنانچه صوفیه و حکما گفته اند و یکی علم حادث
که آنرا تعلیم کرده است به انبیا و اولیا و ملئکه
و محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در اصول
کافی از برای این یک باب علیحده قرار
داده است و اینکه این علم را خدا بخود
نسبت داده است از نهایت شرافتست و از این
لازم نمیاید که علم خدا باشیا حادث باشد

و اما مسئله علل اربعه پس آنهم مفاد اخباریست
که از ائمه اطهار وارد است که فرموده اند علة
الاشیا صنعه و صنعه لا علة له و مراد شیخ هم
از علل اربعه در ایجاد عباد و خلقت صور
و مواد صنع و مشیت خداوند جواد است
که همه موجودات از فعل و مشیت خود ایجاد فرموده است
پس علت ایجاد و خلقت صور و مواد حقیقة
فعل و مشیت خداست و اطلاق اینها بائمه
اطهار علیهم السلام هم باین اعتبار است که ایشان
محل مشیت و مصدر فعل و مظهر رحمت
خدا هستند و الا حاشا و کلا که ائمه هدی با
استقلال صانع موجودات و خلاق این

مصنوعات باشند و یا نعوذ بالله ماده و صورت
ایشان ماده و صورت باشد از برای سایر مکونات
چه اینها همه کفریات و زندقه و ما بیزاریم از این
اعتقادات فاسده کاسده خلاصه این دو
مسئله از مسائل غامضه حکمتست که محل
نزاعست میان شیخ مرحوم و سایر حکماء
و تحقیق آن منوطست به بیان مذاق حکماء
و اصطلاح آنها در مسئله علم و علل و مذاق و اصطلاح
شیخ ما که مشروح و مفصل در محل آنها این دو
مسئله را مبرهن و مدلل فرموده اند ولی تفصیل
آنها فراخور فهم عوام نیست و دخل بعض حضرات
هم ندارد که دخل معقولات کرده در این فنها

به شیخ مرحوم اگر بحث کنند بلکه باید مدتها درس بخوانند
تا اصطلاح یاد بگیرند بعد از آن اگر ایرادی دارند
بکنند و اینکه این حقیر فی الجمله اشاره کرد محض از برای
دفع توهم و رفع تهمت و من باب تمثیل بود
و الا مقام مقام بیان تفصیل این قبیل مسائل
نیست و همچنین است امر در مسئله معراج و معاد
که حضرات از جهت عدم فهم معنی مراد و جهل
ایشان به حقیقت اجسام و اجساد اصلیه و عرضیه
این توهم را کرده اند که شیخ مرحوم به معراج جسمانی
و معاد جسمانی قائل نیست و حال آنکه آنجناب
کافر میدانند منکر معاد و معراج جسمانی و همه جا
تصریح فرموده اند باینکه جناب رسالت مآب

با همین جسم و جسد مطهّر و مقدّس و با همان نعلین
که در پا داشتند با پیرهنش اعلا گذاشتند و مراد ایشان
از القاء مثل که فرموده اند اعراض آنجناب شریف
و عنصر لطیفست که آنها را گذاشت و بدون خرق و
التیام از همه آسمانها گذشت و بعبارة اخری جسم
مبارک خود را لطیف نمود تا آنکه بمقام قاب
قوسین او ادنی در طرفة العین صعود فرمود
و هم چنین تصریح فرموده اند باینکه معاد و حشر
اجسام و اجساد عبارت از عود روحست بهمین
جسم و جسد محسوس و ملموس ولی بعد از تصفیه
و رفع کثافات دنیویه که بهمان اجسام و اجساد
اصلیه نورانیه عارض شده بود چه این

از جمله بدیهیات عالمست که این اجسام و اجساد با
این کثافات و کدوراتیکه درین دار دنیا بآنها عارض
شده است نه قابلیت دخول به بهشت دارند
و نه طاقت خلود در جهنم خلاصه اینست مراد آن
مرحوم در عود اجسام و اجساد اصلیه و عدم معاد
اعراض دنیویه که در مسئله معاد بیان فرموده اند
و حضرات ندانسته و نفهمیده بآن مرحوم بحث و ایراد
کرده اند ولی امر این قسم از مخالفین هم سهلست
اگر انصاف را پیشنهاد کرده و از راه عناد و لجاج
نیایند و مقصودشان فهمیدن معنی مراد باشد
و بکتب و رسائل آنجناب که مشتملست به بیان همین
مسائل و خود آن بزرگوار صریحا مراد خود را بیان

فرموده است رجوع کنند از برای همه واضح و عیان
خواهد بود که حق با آن جناب بوده است و اینها
خلاف فهمیده و بی جهت با آن بزرگوار اختلاف
ورزیده اند   ازکسانیکه با این فرقهٔ محققه
عداوت و عناد میورزند اشخاصی مشهود شد که عداوت
آنها با این سلسلهٔ علیّه محض از راه حبّ ریاست
و جاهست که علمای این سلسلهٔ علیّه را محلّ
ریاست و جاه خود دانسته در مقام انکار و اکراه
ایستاده بعضی نسبتهای بیجا بعلمای این سلسله داده
میخواهند با این تهمتهای بی معنی و نسبتهای بیجا
مردم را از دور و بر اینها متفرق و پراکنده نموده
سدّ راه ایشان باشند که مبادا ارادتی باینها

رسانند و ایشانهم باین واسطه مثل اینها مال ذلیل جمع
کرده صاحب ریاست باشند که مبادا گویا علمای
این سلسله را هم قیاس ببعضی از اشباه ناس کرده
اند که نهایت همت ایشان در این نشأ دنیا شهرت
و مسلمیت میان عوام کالانعام است و جمع حطام
دنیا از حلال و حرام و ریاست و تشخص ما بین الانام است
چنانچه خدا در آیات متعدّده بحسب تأویل از حال
این قبیل اشخاص خبر داده و توبیخ و تعییر فرموده است
خلاصه پناه میبرم بخدا از اینحالت که عمر عزیز خود را
از بدایت تا نهایت در تحصیل مال دنیا تلف و همت
خود را بر نقص و ردّ اهل معرفت و محبت صرف
نموده شهرت و مسلّمیت را وجههٔ همّت ساخته

در تحصیل علوم اکتفا بادنی مرتبهٔ آنها نموده اصلاً
بفرضی بالاتر از آنها نپرداخته تکالب بحطام دنیا
کرده از ثلث و وصایای اموات و احیا و اموال
ایتام و فقراء صاحب دولت و ثروت شده دنیا را
از دبدبهٔ رزق و شید و اسباب عام فریبی سر کرده
راه عوام بیچاره را بزنیم و بندگان خدا را از سلوک
طریق حق منع کنیم و حال آنکه در نظر عاقل همهٔ
اینها پوچ و بیحاصلست و کارهاییست لغو
و باطل و هرگز مرد عاقل باین چیزها که در اندک
زمانی فانی و زائل خواهد شد مغرور نمیشود و حسرت
نمیکشد بلکه عبرت میگیرد از انبیاء و اولیاء و صلحاء و اتقیا
که از دنیا و ما فیها گذشته و اعراض کرده اند و کفایت

میکنند از برای ما در موعظه و نصیحت حالت جناب
ولایت مآب که ضرار بن ضمره در نزد معاویه بعد از
بیان اوصاف آنحضرت گفت اشهد بالله لقد رأیته
فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله و
غارت نجومه وهو قائم فی محرابه قابض علی لحیته
یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین فکأنی الآن اسمعه
وهو یقول یا دنیا یا دنیا الیّ تعرضت ام الیّ
تشوقت هیهات هیهات لا حان حینک
غرّی غیری لا حاجة لی فیک وقد طلقتک
ثلاثاً لا رجعة لی فیها فعمرک قصیر وخطرک
یسیر و املک حقیر آه آه من قلة الزاد و بعد
السفر و وحشة الطریق و عظیم المورد

پس بدان ایعزیز من بدنیت شعار انبیا و اولیا
و ابرار و اخیار و بزرگان دین چنانچه معروفست
شیخ مرحوم سه دفعه جمیع ما ملک خود را در راه
خدا داده و هرچه داشت بفقراء بذل کرد چیزی
از برای خود باقی نگذاشت و همچنین والد ماجد علام
حجة الاسلام مرحوم چهل سال بود که در مملکت
آذربایجان مرجعیت و ریاست داشت و در
حین وفات مبالغی قرض از برای ما گذاشت
و رفت و بنده هرچه داشت و نداشت فروخته
بقروض ایشان دادم و اینرا که عرض کردم نه از باب
شکایت و کفران نعمتست بلکه از باب مثل
و حکایت بود از حالت اعراض علمای این سلسلهٔ

علیه که ادنی جود ایشان دنیا و ما فیهاست و همیشه
قناعت بقدر کفایت کرده کمال اعراض و عفاف
از فوق کفاف دارند در این صورت خیلی تعجبست
از بعضی که علمای ما را باین حالت تخیل دنیای
دنی خود میدانند و بهمین جهت بنای تفرقه و عداوت
میگذارند و به ریاست ناقابل خود میترسند و حال
آنکه این خبط عشوا و خیال بیجاست که از غایت پستی
فطرت باین خیال افتاده اند و الا بحق خدا کسی
چشم به جیفهٔ گندیدهٔ آنها ندوخته و آخرت خود را
بدنیای آنها نخواهد فروخت بلکه علمای ما
باینطورها جمع حطام دنیا را که خون دل ارامل و
ایتام است مایهٔ خسارت دنیا و آخرت خود

میدانند چه اگر نه این بود همه میدانند که راه این امور را
بهتر از همه می‌دانستند و جمع اموال دنیا را بهتر از آنها
میتوانستند ولی اوقات خود را اشرف از این میدانند
که با این چیزها صرف کنند دیگر در این صورت نمیدانم
سررشته اینها از چه بابت است ما را که با دنیای آنها
کاری نیست آنها را با ما چه کار است که بگذارند با آسودگی
و فراغت بنشینیم که مردم در گوش دارند در بیداریم
بلکه از خواب غفلت بیدار شده هوش پیدا
کنند و گوش بحرف اهل معرفت بدهند باری همه
حرف در سر همین است که مردم را خبر نکنند که چه خاک
بر سر آنها ریخته مبادا از دور و بر آنها متفرق شده طالب
اهل حق باشند و راه حق بروند والا بحث دیگر ندارند

پس آنها کسانی هستند که عناد و عداوت
آنها با ما نه از راه اشتباه هست و نه از بابت حب ریاست
و جاه و نه از جهت عدم معرفت بلکه محض از بابت
بغض و عداوت با خاندان رسالت و اهل بیت
عصمت و طهارت ولی چون برملا عداوت خود را اظهار نمیتوانند
کنند لهذا در عداوت با این فرقهٔ محقه و انکار فضایل
و مناقب حضرت اسد الله الغالب به بعضی از اعذار
متعذر آمده اولاً میگویند این مطالب که در معارف
الهیه و حقایق ربانیه و مقامات و مراتب نبوت
مطلقهٔ محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت کلیهٔ علویه
بیان میشود چیزهایی است که شیخ احمد احسائی تازه آورده
و سابق بر این در میان شیعهٔ اثنی عشریه نبوده است

ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلین وحال آنکه هر کسیکه
ادنی بصیرة ونور واندک عقل وشعور داشته بکتب
اخبار وآثار مرور کرده باشد میداند که این قول قول
زور واز مزخرفات اهل غرور است که میخواهند مردم را
باین حرفها مغرور کرده عوام را فریب داده از حضور مجالس
علما وتلامیذان بزرگوار که در اقطار وامصار نشر علوم
میکنند محروم ومهجور کنند چه هر کس فی الجمله تتبع در اخبار و
آثار ائمه اطهار وکتب وزبر علما اخیار وروایات اصحاب
کبار داشته باشد کالشمس فی رابعة النهار از برای او
واضح وآشکار خواهد بود که جمیع احادیث واخبار
وخطبه ها ودعاها وزیارات آنها مشتمل است به بیان
این مراتب ومقامات واز صدر اسلام تا امروز جمیع
علما

علما وحکما ومحدثین سعیها در نقل آن اخبار ونشر
آن آثار کرده رساله ها تصنیف وکتابها جمع وتألیف
نموده عمرها صرف کرده وخونها خورده نفسها
تلف شده است وشیخ ما اجل الله شانه وانار الله
برهانه بحرفی غیر از آنچه خدا گفته وائمه هدی آورده
وگفته اند نگفته وهرچه گفته وبیان فرموده است همه را
بدلیل وبرهان ثابت کرده است اینک کتب ورسائل
واجوبه مسائل که از آنجناب سؤال شده جواب نوشته اند
همه چاپ شده آفاق را پر کرده است واگر کسی بی
شائبه جور واعتساف بنظر انصاف به زبر وبینات
آنها نظر کند می بیند که هرچه نوشته اند همه موافق آیات
کتاب مبین وروایات ائمه طاهرین ومطابق

ضروّریات دینیت بلی غایة ما فی الباب اینست که در
اعصار سابقه وازمان سالفه علمای شیعهٔ اثنی عشریه
بجهة شدّت تقیّه آنچه شاید و باید متمکّن از اظهار وانتشار
آن آثار نبودند چه بعد از آنکه موکب شریف نبوّت
از ساحت دنیا به جنّت علیا خرامید اصحاب شقاق
اسباب نفاق فراهم آورده وائمّه اطهار علیهم السّلم
بمقتضای زمانه از سلطنت ظاهره کرانه گزیده در
خانه نشستند مدّتها سیاست ملک وریاست ناس
باآل امیه وبنی عبّاس بوده در آن اعصار کسی را از اصحاب
کبار یارای آن نبود که اظهار تشیّع کند چه جای آنکه
اخبار و اسرار ایشانرا بر ملاء همه جا اظهار کنند و مناقب
ایشانرا انتشار دهند مگر بخواص آنهم بکمال خوف و



هراس وامر بهمین قرار بود تا زمان دولت آل بویه که
در عهد وعصر ایشان امر شیعه فی الجمله قوّت گرفت و رواجی
بهم رسانید وعلمای شیعه در آنزمان بیشتر همّتشان به
تدوین فروع دین و تألیف کتب در اثبات خلافت
ظاهرهٔ ائمّهٔ طاهرین و ردّ مخالفین مصروف بود و ای
اسرار را از اغیار مخفی و مستور میداشتند ولی با وجود
این باز نور ولایت ایشان در جلوه وظهور بود چنانچه
از ابن جوزی مشهور است که در حقّ جناب ولایت مآب
میگفت فما اقول فی رجل اخفت فضائله اعدائه
حسداً و اولیائه خوفاً فظهر من بین ذین ما ملأ الخافقین
با آنکه بعد از آنکه دولت ایشان منقرض گشت باز
گاهی جنگ و ستیز میان سلاطین بود و گاه قتل و

غارت مغول و چنگیز گاهی فترت عجم بود گاهی شورش
عرب تا امر سلطنت منتقل گشت به سلاطین صفویه
و در آن عهد هم اگرچه از قوت و شوکت و امتداد دولت
ایشان تقیه بالکلیه برداشته شد و علمای شیعه زبان بنشر
علوم گشاده شد ولی ایشان نیز در آن اوقات آن قدر فرصت
شد که مشغول جمع و تألیف متشتتات اخبار و متفرقات
آثار ائمه اطهار شده مثل عوالم و بحار الانوار و سایر
کتب اخبار که اغلب در آن اعصار جمع و تألیف
شد دیگر از برای ایشان فرصت اینکه آن آثار را
در میان همه مردم منتشر کنند و اشارات و رموز آنها را
همه کس بروز دهند نبود تا اینکه دولت ایشان هم منقرض
گشت و باز یک چند ملوک طوایف شده هر جا سرکشی بود دعوی

از ابرار

سروری کردی و هر کجا کهتری بود پایه مهتری خواست
کار گیتی همه در اضطراب بود و امر مذهب و ملت
در اختلال پس در آن هنگام نیز علمای اسلام
هر یک در گوشه عزلت و انزوا بوده بهیچوجه متمکن
از نشر علوم و حقایق و دقایق رسوم نبودند تا اینکه
با قضای تقدیر خداوند قدیر از فیض و احسان از فضل ازل
چون مایه ور شده باران رحمت بر ساحت احوال اهل
ایران باریده و هر گلهای امل به بار آورد گلشن روزگار را
۱۰ ای
موسم نوبهار آمد سایه لطف خدا مایه جود و ند
آیه فتح و علا
بخت تاج و تخت بفراخت و صدر جاه
قدر بیار است مزاج زمانه تغییر کرد جهان خراب تعمیر یافت

کار ملک و دین بکام شد تیغ حرب و کین در نیام رفت
دلهای رمیده رام گشت و روزگار آشفته آرام گرفت اهل
ایران در آنعهد سالها در مهد امن و امان غنوده و مدتها در ظل
عنایت آنجهان بان آسوده از آنجا که ان سلطان با فر و
تمکین و مرزبان دنیا و دین بپاکی فطرت موصوف
و باخلاص اهل بیت عصمت معروف بود و حکام دولت
و قوام سلطنت خود را در تقویت و تربیت اهل علم و معرفت
میداشت و پیوسته همت والانهمت خود در ترویج
دین و تشیید شرع متین معروف میداشت لهذا
در آنعهد همایون و زمان مبارک میمون علماء اعلام
و در هر بلدی از بلاد اسلام علم کبریا باوج سما افراشته
و هر یک از آنها در قطری از اقطار با طمینان خواطر



و فراغت بال بنای نشر علوم گذاشته باظهار آثار و اسرار
ائمه اطهار و بیان مقامات و مراتب و ذکر و فضایل و مناقب
حضرت اسد الله الغالب باشتغال مسرور زیند از آنجمله
نفس مؤید و نور مجرد شیخنا و مولانا الاوحد الامجد الانجد
المؤید المسدد الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین الاحسائی
اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه بنا گذاشتند
که در هر بلدی از بلاد شیعه اثنی عشریه رایت هدایت افراشته
حقایق و دقایق توحید خداوند مجید و مراتب نبوت و
ولایت را که در کتاب خدا و اخبار ائمه هدی مسطور
و مرموز بود ظهور و بروز داده در میان عباد و بلاد منتشر
فرمایند چون مولد و مسکن آنجناب بلاد بحرین بود لهذا
مدتی در بلاد بحرین و قطیف در معقول و منقول مشغول

تألیف وتصنیف شده جمیع علمای آنسامان که هر یک
فحل الفحول بودند بعلم وفضل وتقوی ودیانت واحاطه
وجامعیت آنجناب اذعان کرده هر یک از مسائل
در هر علم سؤالات عجیبه کرده وجوابهای وافی وکافی حاصل
نموده رسائل حقیقت دلائل آنجناب در جواب همان
مسائل که هر یک از مراتب حقیقت آیتی وفصول وابواب
طریقت وقواعد احکام شریعت حکایتی است در آفاق
منتشر ودر اطراف واطباق مشتهر گشته پس از مدتی بعزم زیارت
مشهد مقدس وارض اقدس از مسکن مألوف خود عنان
عزیمت بسمت ایران معطوف داشته در حین عبور مرور
بدار العباد یزد وارد شده همه علمای یزد کمال تعظیم و
تبجیل از آن جناب بعمل آورده مستدعی شدند که مدتی

در آن بلد توقف فرموده از فنون علوم خدمت آنجناب
مشغول استفاده وتحصیل باشند در آن اثنا خاقان مغفور
مبرور از قدوم میمنت لزوم آن مرحوم به مسلک ایران
مستحضر شده نامهٔ ملاطفت علامه مشتمل بر اظهار ارادت
غایبانه ومراحم ملوکانه وشوق ملاقات ایشان بهمان مضمون
که معتمد مرحوم در گنجینهٔ خود ثبت کرده است از دربار همایون
صادر شده وپس از ورود ایشان بدار الخلافهٔ باهره کمال
اعزاز واکرام از آنجناب بعمل آورده واو را بهمهٔ علمای
عراق عجم مقدم داشته ومقدم او را مغتنم شمرده از فنون
علوم وحقایق رسوم سؤالات عجیبه فرموده واز آن جناب
جوابهای شافی وکافی حاصل نموده مدت مدیدی در مقر
سلطنت مستقر گشته وبنای تدریس گذاشته تا قانون

مبدء و معاد و اسرار ابداع و ایجاد را باشارات امر و نهی
و دلائل تنزیل و وحی بتعلیم خلق جهان کرده و چندانکه شایست
باعلان راز نهان موجها از بحر حقایق اوج میگرفت
و از اطراف و اکناف علما و اعیان و اشراف بسوی
آن بحر زخّار شدّ رحال کرده هر کس در هر فنّ که مهارت
تمام داشت و در آن علم خود را مسلّط و ماهر میانگاشت
از مشاکل آن علم که تا آن زمان لاینحل سؤال میکرد و اورا
بجود عالمی قاهر میدید چه آنجناب از برکت ائمّه
اطیاب بدون تلمّذ از احدی از علما اطلاع کامل
بر جوامع علوم حاصل کرده و احاطهٔ تامّه بر کلیّات رسوم
داشتند   نگار من که بمکتب نرفت خط ننوشت   بغمزه
مسئله آموز صد مدرّس شد   بالجمله آن عالم علّام در آن

ایام که باکثر بلاد ایران تشریف برده و با همه علما بعراق
و فارس و آذربایجان و خراسان و عراق عرب ملاقات
کرده و کتب و رسائل او را دیدند همهٔ آنها باحاطه و جامعیّت
آن حقیقت جامعه و کلمهٔ تامّه اقرار و اعتراف مینمودند
چنانچه تفصیل اسامی آنها را سیّد مرحوم اعلی الله مقامه
در کتاب دلیل المتحیّرین مفصّلاً ذکر نموده و ثابت کرده اند
اجماع و اتّفاق و شهادت معاصرین آن مرحوم را از علماء
اعلام که در آن عصر همهٔ آنها مرجع حلّ و عقد مهام انام
و روسا اهل اسلام بودند بوثاقت و عدالت و تقوی
و دیانت و علم و معرفت و اجتهاد و فقاهت آنجناب
اعلی الله مقامه تا اینکه در اواخر بعد از ارتحال اکثر آنها
از دار دنیا بعضی از جهّال بجهة بعضی از اغراض دنیّویه

و امراض فاسده بمقام اعراض و اعتراض آمده بنای
معارضه و معانده با آنجناب گذاشتند و الاضداد ید معاصر
المرحوم مثل سید سند سید بحر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر
مرحوم و سیدنا الاجل آقا سید علی الطباطبائی مرحوم و سایر
علمای عراق عرب و همچنین علمای یزد و کرمان و کاشان
و اصفهان و فارس و آذربایجان و خراسان مصدق او
بودند و کتب ایشان در نزد همه آن فحول متلقی بقبول بود
و همه کمال حسن سلوک و ادب را با آنجناب مسلوک داشته
و بفضل و دیانت و تقوی و علم و حکمت ایشان اذعان
داشتند و همچنین تلامیذ و شاگردان آنجناب که از حسن
تربیت و نظر کیمیا اثر ایشان هر یک در درک حقایق
معرفت و دقایق حکمت و اصول قواعد شریعت و فحول

آداب طریقت از نوادر دوران و اعجوبه زمان بودند خاصه
سید سند و مولای معتمد فخر الامم و مفخر العرب و العجم زبده
الافاخم و عمده الاکابر و الاعاظم سیدنا و مولینا الحاج سید
کاظم اعلی الله مقامه و مجتهد مجاهد نحریر قمقام مفخر الانام
والد ماجد علام ولی النعم حجه الاسلام رفع الله فی الدارین اعلامه
که هر یک در حال حیوه و ممات آنجناب بتائید خدا و تسدید
ائمه هدی و عنایات بلانهایات پادشاه اسلام پناه
بکمال آسایش و رفاه هر یک در قطری از اقطار روم و مصر
از انظار برای نشر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام را
گذاشته سید مرحوم در عراق عرب به بیان فصیح [illegible]
در مجالس و دروس آن آثار را انتشار داد و والد ماجد علام
نیز در دار السلطنه تبریز و مملکت آذربایجان به نشر آن آثار

وبیان آن اسرار اشتغال ورزیده بلسان فصیح وبیان
ملیح حقایق ودقایق توحید ونبوّت ومقامات ومراتب
امامت وولایت را بترک وتاجیک ودور ونزدیک
رسانده در هر ولایت رایت علم ومعرفت افراخته و
بهر سو غلغلهٔ آیات انداخته اسرار آیات کتاب ورموز اخبار
ائمّهٔ اطهار را به خواص وعوام به اوضح بیانات فهمانده دیگر
جای عذر از برای احدی باقی نمانده از آنطرف هم جمعی از
ارباب عمایم که ارباب غرض ومرض بودند وقتیکه ظهور
این نور را دیدند بر ریاست خود ترسیده عداوت باطنی
که با اهل عترت رسالت داشتند اشتعال بحرکت وهیجان آورده
از عوام کالانعام هم که مثل همج رعاع وهر ناعق را اتباع
بدور وبر آنها جمع آمده اتفاق در نصرهٔ اهل شقاق ورفع



اهل وفاق کرده جهّال عرب وعجم با آن سیّد سند حفظ
ادب نکرده بنای تکفیر گذاشته جماعت ترک با این
عالم علّام فتنهٔ سترگ برآورده اختلاف عظیم میان
شیعهٔ اثنی عشریه انداخته حتّی پدر را از پسر ومادر را از دختر
وبرادر را از برادر جدا ساخته مردم دو فرقه شده در نجف اشرف
انید وفرقه را کشفی واصولی نامیده ودر کربلای معلّی شیخی و
بالاسری ودر دار السلطنهٔ تبریز غالی وناصبی پس یکدیگر را
به نصب وغلو نسبت داده وبیکدیگر توبیخ وتعییر نموده ولعن
وتکفیر میکردند تا کار بجائی رسید که هر کس یا علی میگفت
ویا ناصبی لعن میکرد حضرات بدشان میآمد وبنای عربده
وجنگ وستیز میگذاشتند خاصّه در دار السلطنهٔ تبریز
تا آنکه تقبیح این برخورده خواستند این اسم را از خود

برداريد اسم خود را متشرّع واسم اين فرقه را شيخي گذاشتند چنانچه
سنّيها اسم خود را سنّي واسم شيعه را رافضي گذاشتند هم
چنين اينها هم بروش آنها خواستند خود را اهل شريعت
بقلم داده واين فرقهٔ اثني عشريّه را خارج از شريعت و مقصود
ايشان از اينها محض شبهه انداختن است تجلوب عوام النّاس
كه گاهي مي گويند اينها غالي هستند وگاهي مي گويند خارج از
شريعت پيغمبر اند وگاهي ميگويند اينها حرفهاي تازه است كه
علماي ماضين نگفته اند شما تازه آورده ايد وحال آنكه ما هرچه
گفته وميگوئيم همه مطابق كتب مبين وروايات ائمّهٔ
طاهرين است كه سابقين گفته ورفته اند والان كتب
ايشان مملوّ است از همين مطالب وما چيز تازه از خود
نياورده ايم وبدعتي در دين نگذاشته ايم چنانچه بر هر فطن و

عاقل

عاقل اينمعني ظاهر است قل ما كنت بدعاً من الرّسل
بلي نهايت مطلب وغايه ما في الباب اينست كه ما بعض
مطالب دقيقه ونكات عجيبه از بطنيّات آيات كتاب
واخبار وآثار ائمّهٔ اطياب مثل سرّ قدر وسرّ ابداع وبحار
وعلم معاني وبيان وعلم مكتوم وعلم جفر واستنتاج وحقايق
ودقايق مسئلهٔ معراج وقواعد ساير علوم استنباط
واستخراج كرده وميكنيم كه همهٔ آنها مطابق ضروريّات
دين وموافق اصول عقايد مسلمين است ودر هيچ بحثي
بما وارد نيست چه در اينكه هرچه در زمان متأخّر ميشود
تصرّفات اذهان بيشتر مي گردد وافكار را بكار ظاهر ميشود
شكّي نيست چنانچه تصرّفات اهل اين زمان را مي بينيم در
مآكل ومشارب وعمارات وباغات وفروش وظروف

واسباب وآلات حرب وصنعتها وحرفتها وکشتیها وعرادهها
تصرفات عجیبه وغریبه میکنند که بیشتر اسمی ورسمی از آنها در میان
عامهٔ مردم نبود مگر اصول آنها که اهل این زمان همان
اصول را دست گرفته تصرفها در آنها میکنند که الی الان
بذهن احدی نرسیده بود چنانچه الان در فرنگستان کارخانها
از برای بافتن چیت وکرباس وحریر وسایر اقمشه اختراع
کرده واز برای آنها اسباب وآلاتی کرده قرار داده اند که همه
به یکجا می چرخند ویکدفعه بحرکت میآیند بطوریکه هم حلاجی
میکند وهم میریسد وهم می بافد واین کار هر بافنده وحلاج بیست
وهمچنین در صنعت نجاری کشتیهای نجاری درست
میکنند که در سه روزه یکماهه راه طی میکنند وبالون که بهوا
میرود وسریعتر از کشتی در بالای سیر میکند وعرادهای بخاری

که در یک

که در یک ساعت ده فرسخ راه میرود وتلگراف که در چند دقیقه
از همه روی زمین خبر میدهد وهمچنین عمل چاپ وعمل عکس که
صورت بهمان هیئات در شیشه میماند ومحسوس میشود وخلاصه
صنعتهای عجیب وغریب بکار میبرند که عقول اکثری از ادراک
آنها عاجز وقاصرند واغلب صنعتکاران بهمین جهت از کار
افتاده اند وجوانان احدی از جولاه وجوال باف ومسگری وسایر
صنعتکاران واصناف بازاری کاسبی نافرنگی ندارند وبا اینهمه
بحث می کنند که چرا شما این صنعتها را اختراع کرده اید ومال ما
فاسد وبازار ما را کاسد وراهها را نزدیک وکارها را آسان
کرده اید بلکه همهٔ آنها دیده اند که این کارها بهتر وآسانتر از
ازکارهای سابقست رفتند پی انکار حالا با انصاف دیده
جائی که فرنگی لامذهب که بجز محسوسات بچیز دیگر معتقد نیست

بمحض تربیت سلاطین خود شان که فی الجمله فراغت بهم رسانیده
و بفکر این چیزها افتاده اند مدرک را بجایی رسانیده اند که همه
این صنعتهای بدیعه را از اصول صنایع قدیمه استنباط و استخراج
کرده اند و اختراع می نمایند چه عیب دارد و بکجا بعالم خبر میرساند
در این عهد فیروز که از توجه خواطر دریا مقاطر سلطان زمان شهنشاه
جمجاه اسلام پناه روح العالمین فداه که از شیعیان خاص
امیر المؤمنین علیه السلام است و از فرط اخلاص و اختصاصی
که بجناب ولایت مآب دارند صورت مبارک آنحضرت را طوق
عبودیت فرموده و آن را نشان سلطنت خود قرار داده بسته
همت والا نهمت خود را ترویج دین و نشر فضایل و مناقب جناب
امیر المؤمنین علیه السلام گماشته و آنی از تقویت و تربیت علمای
امامیه و فرقه محقه علویه غفلت نداشته و از برای همه علمای شیعه



اثنی عشریه باین جهت کمال آسایش و فراغت و نهایت فسحت
و استراحت حاصل است جمعی از علمای اعلام و اهل معرفت و فهم
فرصت را غنیمت دانسته بشکر این نعمت و سپاس این
موهبت روز بروز در فنون رسوم غور و تأمل کرده و در بحار
علوم خوض و تعمق فرموده بحقایق و اسرار آنها برخورده و
دقایق و رموز آنها را یک بیک بروز داده مردم در عقاید
دینیه و معارف یقینیه صاحب بصیرت و نور بوده و از حقایق
الهیه و معارف ربانیه بکلی محروم و مهجور نمانند و اگر بازعم حق
بنده معرضی اعتراض آرد و بگوید که اینهمه آیات بینات و اخبار و
احادیث و روایات را ما هم دیده ایم چرا باین حقایق و
دقایق که شما بر میخورید ما بر نخورده ایم اولا در جواب میگوئیم
بیجاها تو که از اخبار و آثار ائمه اطهار اعراض داری و اصلا

رجوع بکتب و تفاسیر و اخبار نکرده و بزبر و بینات آیات نظر
نکرده نه از آثار اثری دیده و نه از اخبار خبری شنیده نه در
بصایر استبصار کرده و نه از اسرار استحضار داری نه در عوالم سیر
کرده و نه عالم دیده نه در بحار سیاحت نموده نه در سما و عالم
سیاحت نه تفسیر و تاویل میدانی و نه برهان و دلیل نه بوی
از معرفت شنیده و نه گویی در میدان فضیلت ربوده تو
کجا و دقایق حکمت و عرفان کجا و حقایق معرفة و ایقان
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و تا نیا اگر احیانا گاهی
بان کتب رجوع کرده آن آیات و اخبار را تفننا دیده باشی بظاهر
آنها نظر کرده قشر آنها را دیده از جواهر آنها خبرداری و خوض و تعمق
در بحار انوار آنها نکرده که گوهر مراد بدست بیاری و کاین
من آیة یمرون علیها و هم عنها معرضون و منهم



امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و ان هم
الا یظنون با جمله در فهمیدن کلام خدا و اخبار ائمه هدی
ادراک و شعور دیگر در کار است و بصیرت و نور ضرور و من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور چه اگر تو هم فی الجمله
ادراک و شعور و بصیرت و نور داشته باشی انکار نمیکنی خبری را
که عقل تو قبول نکند و از بوده آن آگاه نیستی شاید طرف مقابل
خبری دیده که تو ندیده و معنی فهمیده که تو نفهمیده زیرا که علم
تو منحصر است به قشور و ظواهر پس هر چه در آن فن مسلط
و ماهر باشی باز از درک حقایق و فهم دقایق عاجز و قاصر و از
استخراج جواهر زواهر آیات و اخبار که همه اسرار معرفت
و رموز حکمت کلیل و کاسر زیرا که هر علم اهلی دارد و هر صنعت
استادی جولا و جوال باف از روی حق و انصاف شعرباف

وشال باف نیز دیگر از اسرار محرقه و اضافه‌اند اما بدقایق
نسج حریر و شال کشمیر برنخورند و هر گاه محض لاف ادعای
گزاف بکنند خلاف گفته انصاف نکرده اند پس حال باین
منوال است در فنون علوم و درک حقایق و رسوم و مراتب
علما و مقامات حکما خوب میگوید خواجه حدیث مدعیان و
خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریا بافست
اما چه فایده انصاف نیست مردم خود را نمیدانند و خدا خود را
نمی‌شناسند با این حالت جهالت دائم با اهل معرفت
مخالفند و با فترا و تهمت تجاهل میکنند گاه میگویند شیخ
بعلل اربعه قائلیت و گاهی میگویند بمعاد جسمانی قائل
نیست و گاهی میگویند معراج را روحانی میداند و حال
آنکه مسکین نه از مبدء و معاد خبر دارد و نه حقیقت اجسام و

وارواح را میداند نه معنی معراج را فهمیده و نه دقایق و حقایق
آنرا استعلام و استخراج کرده علی العمیا افترا میگوید و تهمت
میزند و اگر کسی بپرسد معنی معراج جسمانی چیست قاب قوسین
کدام مقامست او ادنی کجاست جناب پیغمبر با جسد کجا
رفت و چه دید و خلا آنجا کی بود چگونه طبق آمد و طعام
آوردند شیر برنج چه معنی داشت دست از پس پرده آمد آنرا
نصف کرد و نشست که بود چرا نصف کرد و آنرا برداشت
کجا گذاشت خدا در پس پرده چگونه نشسته و چگونه
حرف میزد و حال آنکه خدا امکان ندارد و جسم نیست بحجاب.
رسالت مآب خطاب آمد که از چشمهٔ صاد وضو بگیر و نماز
ظهر بخوان چشمهٔ صاد یعنی چه نماز ظهر در جای شب چه معنی دارد
براق چه بود رفرف یعنی چه بیچاره‌ها میمانند مات و متحیر نمیدانند

نمی داند چه بگوید و چه جواب دهد چه اینها اسرار است که از آنها
اغیار خبردار نیستند و رموز است که در تحت هر یک گنجی نهفت
و هر کس برموز نمیرسند همین سؤالان از کجا و این سابق
بغل میزند در این وادی براق و اگر بگوئی پس شما چگونه
اینها را عوام الناس میگوئید سهل است مرتبی کرده در هر عام
بخواص و عوام این رموز را بر فرمیدهید در جواب میگوئیم
که چون لوح ضمیر ایشان ساده و صاف است از آفت فطرت
اصلیه که محجوب است با دراک معارف الهیه باندک تأمل
معانی دقیقه را درک نموده بدون تعلل و چون و چرا
اعتراف مینمایند بخلاف شما که سواد بهم رسانیده فطرت
اصلیه را با عراض و امراض دنیویه متغیر و ذهن خود را
ببعض خیالات مکدر کرده و بغرور ملایی مغرور گشته

احدیرا

احدیرا اعلم از خود نمیدانی که هوش خود را جمع کنی و گوش
بحرف اهل معرفت بدهی پس در این صورت البته عوام از تو
بهتر این مطالب را می فهمد و اگر تو هم غرض را کنار بگذاری
اعتماد باین چیزها را یاد گرفته نکنی و محض عداوت و عناد در مقام
بحث و ایراد نباشی و بعلم و اجتهاد خود مغرور نشوی بلکه انصاف
پیشنهاد کرده هوش خود را جمع کنی گوش بحرف اهل معرفت بدهی
البته تو از عوام بهتر می فهمی و از ایشان بیشتر بهره میبری خلاصه
مقصود از این طول و تفصیل و بسط و تطویل این بود که
مشایخ و علمای ما مطلبی که خلاف ضرورت دین و مخالف
طریقه مسلمین و اقوال علمای ماضین باشد نگفته و با خبری تازه
از خود نیاورده ایم بلکه انکار فضایل ائمه اطهار و اظهار عداوت
و عناد با دوستان حیدر کرار هم در بلاد شیعه از کسانی که ادعای

تشنیع میکنند تازه کی دالله که محض بجهة ذکر فضایل و مناقب ائمه
اظهار با شیعیان ایشان عداوت ورزیده اند همیشه لعن و
طعن و دق سعیها در اطفاء نور حق کرده و میکنند سهلست
حال کار را از لعن تکفیر گذرانده این اوقات دست به تیر و شمشیر زده
پیوسته در فکر و تدبیر قتل علمای این سلسله علیه هستند و حال
آنکه اینداعاگویان تقصیری ندارند مگر ذکر فضایل و مناقب
حضرت اسد الله الغالب و بیان مقامات و مراتب سایر
ائمه اطهار چنانکه شخص بزرگواری محض همین مدتهاست
که تدبیرات در قتل این حقیر کرده و چندین دفعه تهدیدات
چیده است ولی چون تقدیر خدا بخلاف تدبیر ایشان
بوده لهذا خدا اینداعگوی خیرخواه را از شر آنها نگاه داشته
آنچه که مقصود و مراد ایشان بود بعمل نیامد خوب میگوید خواجه

قتل

قتل ای خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر
نبود باری امیدوارم که خدا مکر ایشانرا بخود ایشان راجع
کند و ما را از شر اهل شر محافظت نماید وقایة الله خیر
من توقینا وعادة الله فی الاعداء تکفینا کادوا
الاعادی فما ابقوا وما ترکوا لغنا و طعنا و تقبیحا
و تهجینا فلم نزد نحن و فی سر و فی علن علی
مقالتنا الله یکفینا فکان ذاک ورد الله حا
سدنا بغیظهم لم ینل ماموله فینا اما غلط دوم
پس آن اینست که میگویند این مسائل از مزال اقدام و این
مطالب را از فهم عوام است پس ایشانرا لازم نیست
که در پی تحصیل تفصیل بوده و اصول دین خود را به برهان و
دلیل اخذ کنند بلکه در همه حال اکتفا باجمال باید کرد و می

و میگویند در اصول دین همانقدر که از پدر و مادر که در طفولیت
یاد گرفته اید همان اعتقاد کفایت میکند مبادا با این تفاصیل
که میگویند اعتقاد بکنید که بضلالت خواهید افتاد پس بهمین
جهة در اصول دین خود اکتفا میکنند به تقلید آباء و اجداد
خود بدون جد و اجتهاد و عوام بیچارها هم از این جهت میگذرانند
حیران و سرگردان اگر کسی بپرسد بچه دلیل خدا یکیست و چرا
باید پیغمبر از جانب خدا بیاید و علامات پیغمبری چیست
بعد از آمدن پیغمبر آمدن ائمهٔ اثنی عشر چه لزوم داشت و
بچه دلیل امیر المؤمنین علیه السلام حقست چرا مذهب یهود
و نصاری باطلست میمانند بیچارها عوام مثل خر در گل بار
خوب میگوید مولوی خلق را تقلیدشان برباد داد که
دوصد لعنت بر این تقلید باد چه این معنی از جملهٔ بدیهیات



که اهل دین را در ایراد شکوک و شبهات جهات بیشمار است
و قتیکه انسان تفاصیل اصول دین خود را ببرهان و دلیل
اخذ نکرده اکتفا بتقلید آباء و اجداد کرده راه تساوی با
کودکان و زنان پیموده در حین ورود شکوک و شبهات
اهل سایر ملل لامحاله در قلب انسان تزلزل حاصل شده که
که نمیتواند از عهدهٔ دفع شبهات آنها بر آید پس انسان باید
آنقدر علم و فهم داشته باشد خاصه علما که از دفع آن شبهات
عاجز نشده و بر ابطال اقوال فاسدهٔ ملاحده قادر و مقتدر
باشد چنانچه می بینی بعضی را که بجهة غور نکردن در معارف
الهیه و معارف داشتن چه از تفاصیل براهین عقلیه و ادلهٔ
عقاید دینیه همیشه در دفع شکوک و شبهات فرنگیان و
معارضهٔ اهل باطل متحیرند و کاهل نه آنقدر قوه دارند که حفظ دین

کنند و نه آنعرضه که طرد شیاطین نمایند چنانچه شصت سال
قبل از این پادری از پادریان انگلیس محض تدلیس و
تلبیس ردی بر مذهب اسلام نوشت احدی از آنها نتوانست
از عهدهٔ جواب برآید مگر یکدو نفر از اهل معرفت و حکمت مثل
جناب آخوند ملا احمد نراقی که عالمی بود ربانی و جناب حاجی ملا
رضای همدانی که از اهل حکمت و معرفت بود تا اینکه مقارن
این اوان باز پادری از پادریان کتاب علیحده در بطلان
قرآن و اثبات حقیت و صحت توراتیه و انجیل خودشان بطور و
طرز معرفت نگاشته و چنین شنیده شده است که احدی یارای
رد بر آن کتاب نخواهد داشت و از قراریکه مذکور شد گویا بحضور
معدلت دستور همایون عرض شده فرموده اند علمای ایران
جوابی از برای آنکتاب بنویسند و رفع شبهات او را بکنند و تا امروز

کسی بانیمقام نیامده که جوابی بان کتاب بنویسد مگر امید دعاگوی
دولت قاهره و خادم شریعت طاهره با این قلت بضاعت و
استطاعت محض ملاحظهٔ رای جهان آرا و حفظ ملت بیضا و
شریعت غرا چندی قبل شروع کرده رساله در رد همان پادری
نوشته ولی بجهة عوائقیکه درین روزها از برای این دعاگوی بی
ریا روداد و صدماتیکه وارد آمد در عقدهٔ تعویق مانده و هنوز مجال
نشده است که مابقی آنرا انجام داده بنظر انور کیمیا اثر همایون
برسد و اگر خدا مهلتی بدهد و فرصتی باشد امید که درین ایام
بسمت اتمام پذیرفته از الطاف جناب باری و توجهات حضرت
اقدس شهریاری کتابی باشد که تا امروز در رد مذهب نصارای
و اثبات حقیت مذهب اسلام و اثبات نبوت خاصه
حضرت خیر الانام احدی ننوشته باشد و هم چنین درین
جزء

زمان شخصی میرزا علی محمد نام از شیراز بیرون آمده با لاف و گزاف
سر فتنه در بلاد اسلام آغاز کرده و باواز بلند ادعای بابیت
و نیابت از جانب جناب صاحب الامر عجل الله فرجه
کرده بلکه در اواخر بالصراحه ادعای صاحب الامری داشت
و میگفت منم صاحب الامر ظاهر با همه اینها جمع کثیری باو
گرویده بنای خروج گذاشته و اطراف بلاد را می گشت و اگر
مدتی باین منوال میگذشت امر دین بالمال در معرض
اختلال و اضمحلال بود و عقاید مسلمین بالکل فاسد و متزلزل
می شد تا اینکه در ایام ولایت عهد حضرت اقدس همایون
در دار السلطنه تبریز بحضور باهر النور معدلت دستور احضار
گشته جمعی از علمای بلد نیز احضار شد که محض حمایت دین
و هدایت عامه مسلمین در آن مجلس عالی و محفل مبارک

میمون

میمون حضور بهم رسانیده با آن باب مرتاب بمقام سؤال و
جواب آمده او را مجاب بسازند همه علما از حضور آن مجلس
خود را معذور داشته و هر یک بعذری متعذر گشته احدی
از آنها حتی جناب میرزا احمد مجتهد که از روز ادعای بابیت
عامه داشت و خود را با حجة الاسلام مرحوم مقابل میداشت
جرات نکرد که در آن مجلس حاضر شود مگر حضرت علیین رتبت
والد ماجد علام حجة الاسلام اعلی الله مقامه و رفع فی
الدارین اعلامه به تنهائی بدون تعلل و تامل در آن مجلس حاضر
شده پس از سؤال و جواب و خطاب و عتاب کذب
آن کذاب و فریه و فریب آن شکاک مرتاب را بحجج واضحه
و براهین قاطعه و ادله لامعه بهمه حضار ظاهر فرموده دیگر
احدی را در باب آن باب راه اشتباه نماند چنانچه مفصل

آن مجلس را در روضة الصفای ناصری نوشته اند ولی
غلطی که آنجا شده اینست که آن مجلس را باسم نظام العلما
مرحوم ختم کرده و اکثر صحبتهای آن مجلس را درست ضبط نکرده
و مطابق واقع نقل ننموده است و حال آنکه والد ماجد
علام آنروز احتجاجات و استدلالات غریبه فرموده بودند
که هیچ یک از آنها را در روضة الصفا ننوشته است مگر چند
فقره از قول حجة الاسلام مرحوم نقل کرده است که نمونه ایست
از آن فرمایشات خلاصه اگر شد این بود که آنروز ایشان تشریف
برده در ... عدلت دستور باهر النور بطلان او را
بر همهٔ حاضرین و غائبین ظاهر فرمودند همان روز اغلب اهل
آذربایجان بابی میشدند سهلست الی الان از برای
مردم دینی باقی نگذارده روز بروز نایرهٔ فتنه و فساد در میان

بلا د استعداد بهم رسانیده امر دین و دولت و نظام ملک
و ملت بکلی منهدم میشد ولی بحمد الله تعالی از باطن ملت
بیضا پس از آن رای جهان آرای همایون شاهنشاه
جم جاه بر این قرار گرفت که او را بعد از اتمام حجت و ابلاغ
نصیحت اگر از آن ادعای خلاف بازگشت نکند بکشند
پس مجدداً آن ملعون را بحکم اقدس همایون در حضور حجة
الاسلام مرحوم حاضر کرده بعد از اتمام حجة و ابلاغ نصیحت
و اهتمام تمام در امر به توبه و انابه از آن قول زور و ظهور و عصبیت
جاهلیت از آن مرتد بد فطرت و اصرار و ابرام او در کفر و
ضلالت و ادعای صاحب الامری که داشت و صریحاً
این ادعا را در حضور اقدس همایون در همان مجلس کرده
بود بحکم اولیای دولت قاهره آن خبیث را در میدان

سر باز خانه بدرک اسفل واصل کردند وجسد نجس او
طعمهٔ کلاب شد بکوری چشم آنها که او را باب خدا می
دانستند و بهمین جهات که همیشه ردّ آنها را علمای ما کرده
و میکنند عداوت آنها با ما داشته و دارند باجلی ندا زند
چنانچه درین باب چند آیه درست کرده و در کتاب خود ثبت
نموده و اذناب خود را منع شدید کرده است از مطالعهٔ کتب
شیخ مرحوم و سید مرحوم و تحذیر و تحدید کرده است اتباع
خود را از مجالست و معاشرت با این فرقهٔ محقّه و از جملهٔ
آنها همین مزخرفاتست که در کتاب بیان در معرفت اسم
قدّوس میگوید قل انّ الاحمد والکاظم والفضّالن بقدرون
ان یفهموا و یتحملوا السّر التوحید بافعالهم و کینونتهم اذ هم
لیسوا اهل التوحید و ما هم عند الله بعالمین و دیگر میگوید

یا اهل الذکر والبیان قد حرم علیکم الیوم بمثل ما
حرمنا النظر الی اساطیر الاحمد والکاظم و
الفقهاء والقعود والجلوس مع الذین اتبعوهم فی لحکم لئلا
یضلوکم فتکونوا اذاً لمن الکافرین و دیگر گفته است واعلموا
یا اهل الفرقان والبیان انکم الیوم علی الذین اقتدوا
بآل احمد والکاظم وهم لکم عدوّ و لیس لکم فی الارض
منهم و لا لهم منکم اشدّ عداوة والقی بینکم و بینهم
العداوة والخشناء و هو الله ربکم الرحمن قد کان
بکل شیء محیط و بما یعاملون مع عباده علیما
حکیما تا میگوید فمن یخطر علی قلبه سبع عشر
عشر رأس خردل من حب هولاء فلن یقیهم یوم
القیمة من نطهره الله نار الجحیم تا آخر که همه از این

قبیل مزخرفاتست وحاصل معنی این خرافات که همه ملحون و
مغلوط وخارج از قواعد و اسلوب عربیتست اینست که
گفته است شیخ مرحوم وسید مرحوم وسایر فقها اهل توحید نیستند
خانچه قبل ازین حرام کرده بودیم نظر کردن را با باساطیر و
وکتب شیخ وسید هم چنین از امروز حرام کردیم مجالست را
با آنها بجهة اینکه مبادا شما را گمراه کنند و شما کافر باشید و هم چنین
گفته است شما دشمن هستید با ایشان و آنها دشمنند با شما
و در روی زمین امروز دشمن تر از آنها نسبت بشما
و دشمن تر از شما نسبت بانها کسی نیست بالجمله مقصود
ازین طول وتفصیل وبسط وتطویل این بود که از برای
همه لازمست که تحصیل معرفت کرده معالم دین خود را
ببرهان و دلیل اخذ کنند تا اینکه این قبیل اشخاص نتوانند

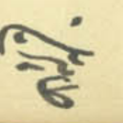
آنها را الضلالت بیندازند خاصه از برای کسانیکه متلبس بلباس
علما هستند هرگز از برای آنها اکتفا بدین عجایز جایز نیست
زیرا که شان ایشان اینست که باید نفی کنند از دین تحریف
غالین وانتحال جاهلین را واین ممکن نیست مگر بعلم معرفت
وحکمت الهیه که علم ماست واین علم و معرفت از برای شخص
حاصل نمیشود مگر به تتبع وممارست باخبار و آثار ائمه اطهار
وآیات کتاب خدا پس اینکه بعضی از حضرات منع میکنند
مردم را از علم تفسیر وحدیث و یا دگرفتن مطالب معرفت
وحکمت ومیگویند آدم باید فروع دین خود را یاد بگیرد و
شکیات وسهویات خود را درست کند چه کار دارد باینکه
خدا را چگونه باید شناخت وبائمه هدی چه طور باید معرفت
بهم رسانید بلکه در آنها احتمالیات کفایت میکند زیرا که تفاصیل آنها

دور از فهم عوام است همهٔ اینها از تسویلات شیطانیه است
که میخواهند باین بهانه علما را منع کنند از بیان این مطالب
و راه عوام را هم بزنند از استماع فضایل و مناقب حضرت
اسد الله الغالب والا مقصود دیگر ندارند چه اینها مطالبیست
که هر کس میداند و همه می فهمد و اگر نه چنین بود نزول قرآن
نعوذ بالله لغو میشد که سرتاپا مشتملست باسرار توحید و
مقامات حکمت و معرفت و هم چنان است خطبهایی که
جناب رسالت مآب و جناب ولایت بعربهای بدوی
میخواندند که همهٔ آنها مشتمل بود بمقامات معرفت و
حقایق و دقایق توحید خداوند مجید و بیان فضایل و مناقب
و مقامات و مراتب خودشان و هم چنین است اینهمه
اخبار و اسراریکه از ائمهٔ اطهار علیهم السلام وارد است

راویان

راویان آنها غالباً یا بقال یا تمار یا جمال یا عطار بودند
که ائمهٔ اطهار علیهم السلام عمده اسرار خود را بانها میفرمودند
پس اگر چنانچه بیان این مطالب و مناقب از برای
عوام الناس و ائمهٔ اطهار علیهم السلام بانها بیان میفرمودند
مهلکست در بالای منبر آن خطبهها را بعربهای بدوی و صحرا
نشین می خواندند و همچنین این همه زیارات را که امر فرموده اند
که عوام در مشاهد مشرفه بخوانند همهٔ آنها مشتملست بمطالب
عجیبه و اسرار غریبه مثل زیارت ششم و هفتم جناب امیر
و زیارت روز غدیر در زیارت چهارم جناب سید الشهدا
و زیارت جوادیهٔ جناب علی بن موسی الرضا و زیارات
جامعهٔ کبیره و زیارت شهر رجب و سایر زیارات که همهٔ
آنها را در الواح ثبت نموده اند و عوام و خواص آنها را

میخوانند و اعتقاد بمضامین اینها میکنند و در حضور امام
علیه السلم بهمهٔ آنها شهادت میدهند و احدی تا حال
از علمای آنها را منع نکرده و نگفته است که نباید اینها را عوام
الناس بخوانند و ائمهٔ اطهار علیهم السلام هم نهی نموده اند که
آنها را خواص باید بخوانند و از عوام الناس کتمان کنند حاصل
اینها همه بهانه است از برای اینکه منع کنند از ذکر فضایل
و مناقب و مقامات و مراتب ائمهٔ اطهار علیهم السلم
زیرا که اگر صریح ما فی الضمیر خود را ابراز دهند و آشکار بگویند
که نباید فضایل ائمهٔ اطهار علیهم السلم ذکر شود بغض و
عداوت ایشان با خاندان نبوت و ولایت بهمه
معلوم میشود و عوام هم از آنها قبول نمیکنند زیرا که فطرت
آنها مجبول است بمحبت امیر المؤمنین و سایر ائمهٔ



طاهرین علیهم السلام و اگر آنها بدانند که منع کردن اینها
ذکر فضایل ائمهٔ اطهار علیهم السلم را از راه عداوت است
هرگز از آنها قبول نمیکنند سهل است آنها را خارج از زمرهٔ
شیعهٔ اثنی عشریه میدانند باری سخن طول کشید ملول شدم
و مقصودم از این همه مقدمات این بود که این حرفها
محض تزویر و تسویل است نباید از اینها گول خورد و این
حرفهای واهی و بی معنی را قبول کرد و با این تسویلات
شیطانیه مغرور شده مانع از ذکر فضایل و مناقب ائمهٔ
اطهار علیهم السلم شد اما مقالهٔ ثالثه پس آن
در بیان حکمت و ثمرهٔ این اختلافست بدانکه حکمت
خداوندی مقتضی آنست که امتحان کنند بندگان خود را
در هر قرنی از قرون تا اینکه بروز دهند آنچه در کمون دارند

چنانچه در کتاب حمید خود فرموده اند الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون پس بحکم آیهٔ
شریفه لامحاله باید خدا در هر عصر و هر زمان بندگان خود را به
یکطور امتحان و اختبار فرماید تا آنکه بکمال اختیار متمکن از
اظهار ما فی الضمیر خود باشند زیرا که بسا بعضی از منافقین داخل
زمرهٔ مؤمنین شده اند ولی بجهت استیلا و غلبهٔ اهل ایمان
تمکن از اظهار شقاق و نفاق خود نیستند پس در حکمت
خداوندی لازمست که تمکین دهد ایشان را بر اظهار و ابراز
شقاق و نفاق خودشان چنانچه اهل اسلام را در بدو امر
که دایرهٔ مسلمین فی الجمله وسعت بهم رسانیده و همه اظهار
ایمان میکردند امتحان فرمود بامامت امیر مؤمنان
و خلافت ظاهرهٔ ایشان پس جمعی از اهل اسلام اظهار مخالفت

کرده با

کرده با آنحضرت بنای مجادله و مقاتله گذاشتند اختلاف عظیم
میان اهل اسلام افتاده جمعی از حوزهٔ مسلمین خارج و
داخل در زمرهٔ خوارج شدند و حال آنکه همه ادعای
اسلام داشتند و مردم آنها را مسلم میانگاشتند ولی چون
بنفاق اظهار ایمان میکردند لهذا بای امتحان که بمیان
آمد نفاق ایشان ظاهر شده منافق از موافق و
مخالف از موالف تمیز یافت و همچنین این اختلاف
که درین جزو زمان میان شیعیان افتاده است ابتلای الهی است
که این نیز از جانب حضرت قدس و عزت مبنی بر این
نکته و حکمتست که محب از مبغض و مقر ولایت از منکر
تمیز یابد زیرا که درین ازمنه و اوقات که دایرهٔ شیعه وسعت
بهم رسانده و بمرور جمعی بدنیا آمده اند که در ظاهر شیعه و شیعه زاده

هستند، و در میان ایشان کسانی میباشند که بجهت تقلید
پدر و مادر تشیع اختیار کرده و لابد و ناچار اظهار محبت
و موالات با ائمه اظهار میکنند ولی در باطن منکر ولایت
و مبغض اهل‌بیت رسالت هستند و لهذا خداوند منان
ایشان را هم بولایت مطلقه امیرمؤمنان اختبار و امتحان
فرماید پس هر کس اقرار کرد معلوم است او محب و موالی است
و هر کس انکار کرد معلوم است او منکر و مبغض امیر
المؤمنین است چنانچه صاحب مناقب مرتضوی
که از مشاهیر و معتبرین علمای عامه است در تفسیر آیه
شریفه احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا
و هم لا یفتنون گفته است از امیرالمؤمنین کرم الله
وجهه مرویست که من از رسول خدا پرسیدم بخبر از آن نموده

و امتحان خواهند شد مردم فرمودند بتصدیق ولایت
تو خلاصه این معنی از جمله واضحات است که این قبیل
اختلافات خاصه اختلاف حضرات با این فرقه
محقه در خصوص نبوت مطلقه و ولایت مطلقه با وجود
اتفاق ایشان در نبوت و خلافت ظاهره مبنی بر این
نکته و حکمتست که محب از مبغض تمیز یابد و مقر از منکر جدا
شود چه اگر خدا اینطور نمیکرد در قیامت از برای بندگان
او اتمام حجت نمیشد و اهل بهشت از اهل جهنم تمیز نمییافت
چنانچه در بیان حکمت همین اختلاف که امروز در
میان شیعه هست چنانکه امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام به ابان بن تغلب فرموده اند یا ابان کیف
اذا اختلفت الشیعة و وقعت البطشة بین المهدی بن

ویُسمّی بعضهم بعضاً کذابین حتی تفل بعضهم علی وجوه بعض
ابان بعسکر دا اذا لاخیر فیهم حضرت شکر نمودند الخیر کله عند
ذلک الخیر کله عند ذلک الخیر کله عند ذلک لیمیز الخبیث
من الطیب نظر کن برین حدیث شریف که مخبر صادق
چگونه خبر داده است از حال اهل این زمان و چگونه بیان
فرموده است حکمت این اختلاف را که عبارت از تفرق
و تمیز است میان نیک و بد و خبیث و طیب پس آنکه
این اختلاف را بعضی دلیل بطلان هر دو طرف گرفته
اند خلاف فهمیده اند بلکه لامحاله یکی ازین دو فرقه
حقیت و یکی باطل و مرد عاقل دیندار باید در
هر دو طرف تأمل کند و ببیند حق با کدام طرف است
تابع حق باشد و از باطل اعراض کند نه آنکه از هر دو طرف

معرض

معرض شده خود را در میانه ثالث قرار دهد زیرا که شک
نیست در آنکه یکی ازین دو فرقه ناجی است و دیگر
هالک پس هر کس که میخواهد سالک راه حق باشد
و از مهالک نجات یابد باید با دوستان ائمه طاهرین
تولا جوید و از دشمنان ایشان تبرا کند و میزان معرفت
دوست و دشمن ایشان اقرار و انکار است پس
دوست ایشان کسی است که اقرار میکند بولایت
مطلقهٔ ایشان و انتشار میدهد فضائل و مناقب
ایشانرا در اقطار و امصار و محکم میکند قلوب شیعیان
را در موالات و محبت ائمه اطهار بذکر محامد و مدایح ایشان
و دشمن ایشان کسانی هستند که در مقابل ایشان [illegible]
عداوت و عناد و انکار میکنند ولایت مطلقهٔ ایشانرا

و منع میکنند از ذکر فضایل و مناقب حضرت اسد الله
الغالب و عداوت میورزند با کسانیکه انتشار میدهند
مدایح و محامد السلاطین اجنبی مدایحی که اگر آنها را الشیاطین
نسبت بدهی و بگویی مثلاً شیطان در یک آن همه جا هست
و محیط است بهمه روی زمین و از همهٔ قلوب خبردار است
قبول دارند و اگر از برای حق و ملک بگویی میگویند جل
الخالق و اگر از برای رمال و جفار و جندار نسبت بدهی
و بگویی اینها از غیب خبر میدهند مثلاً اصلاً استبعاد
نمیکنند اما همین که اسم امیر المؤمنین علیه السلام بمیان
آمد همهٔ منکر میشوند گوینده را بغلو نسبت میدهند
و میگویند که جسم واحد چگونه در امکنهٔ متعدده ظاهر
می شود امام چگونه عالم بغیب میشود بلکه محیط خدا است

علّام

علّام الغیوب او ست خلاصه اینها نیست مگر از عداوت
بغض و عداوت ایشان با امیر المؤمنین و سایر
ائمهٔ طاهرین علیهم السلام چنانچه امام علیه السلام در
خصوص این قبیل اشخاص میفرمایند عجباً لاناس
من شیعتنا یزعمون ان طاعتنا واجبة کطاعة رسول الله
ثم یکسرون حجتهم و یخصمون انفسهم و یقولون انا لا نعلم کل
شیء اتری ان الله سبحانه یبعث حجة علی اهل المشرق
والمغرب ثم یخفی علیهم عنه ترجمهٔ این حدیث این است
که امام علیه السلام میفرمایند خیلی عجب است از طایفهٔ شیعیان
ما که گمان میکنند طاعت ما واجب است مثل طاعت
رسول خدا بعد از آن کسر میکنند حجهٔ خود را و خصمی میکنند
با جان خود و میگویند ما همه چیز را نمیدانیم آیا چنین میدانی

که خدا مبعوث میکند حجتی با اهل مشرق و مغرب بعد مخفی
میکند علم آنها را از و و درین معنی اخبار متواتره است
از ائمهٔ اطهار ع ولی این حدیث صحیح صریح است در آنکه
جمعی از فرقهٔ شیعهٔ اثنی عشریه در هر عصر بوده و هستند که این
قبیل فضائل و مناقب را انکار کرده و میکنند و با وجود
این چنین بنظر میدهند که ما شیعهٔ امیر المؤمنین علیه
السلام و دوست ائمه طاهرین هستیم و از این جمله خبریست از
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام است که جناب
امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر امام روایت فرموده اند
حدیثی طولانیست محل شاهد اینست که آنحضرت بعد
از آنکه تقسیم میکنند علمای شیعه را بچهار قسم پس میفرماید
ومنهم قوم نصاب لا یقدرون علی القدح فینا

فیتعلمون

فیتعلمون بعض علومنا الصحیحة و یتوجهون به
عند شیعتنا و ینتقصونا عند نصابنا ثم یضیفون
الیه اضعافه و اضعاف اضعافه من الاکاذیب
علینا التی نحن براء منها فیتقبلون المسلمون
المستسلمون من شیعتنا علی انه من علومنا
فضلوا و اضلوهم و هم اضر علی شیعتنا من جیش
یزید بن معاویه علی الحسین بن علی و اصحابه
فانهم یسلبونهم الارواح و الاموال و للمسلوبین
عند الله افضل الاحوال لما لحقهم من اعدائهم
و هؤلاء علماء السوء الناصبون المشبهون
بانهم لنا موالون و لاعدائنا معادون یدخلون
الشک و الشبهة علی ضعفاء شیعتنا فیضلونهم

فيمنعونهم من قصد المصيب للحق لا جرم ان
من علم الله من قلبه من هؤلاء العوام انه لا يريد
الا صيانة دينه و تعظيم وليه لم يتركه في يد هذا
الملبس الكافر و لكنه يقيض له مؤمنا يوقفه على
الصواب ثم يوفقه الله تعالى للقبول منه فيجمع
له بذلك خير الدنيا و الآخرة و يجمع على من
اضله لعن الدنيا و عذاب الآخرة تمام شد
كلام امام عليه السلم و حاصل مضمون بلاغت مشحون

روایت

این ہدایت انجام فرجام آنست که امام علیه السلم
میفرماید یکقسم از علمای شیعه طایفه هستند نصاب بعض
نصب عداوت میکنند با ائمه اطهار علیهم السلم ولی
در ظاهر معتقد نمیشوند بر قدح ما پس میروند بعضی از علوم

صحیحه ما را یاد میگیرند و باین جهت در میان شیعیان
ما صاحب ریاست و تشخص میشوند و نسبت نقص می
دهند ما را در نزد ناصبیان ما و اضعاف مضاعف بر
آن علمها از اکاذیب میافزایند که ما از آنها بری هستیم
پس قبول میکنند از آنها مسلمین که اهل تسلیم هستند
باین اعتبار که از علوم ماست پس آنها گمراه میکنند
شیعیان ما را و ضرر آنها بشیعیان ما بیشتر است از
ضرر قشون یزید بن معویه بجناب سید الشهداء و اصحاب
آنحضرت زیرا که آنها ضرر بابدان و اموال ما دادشان میر
سانیدند و از برای آنها افضل احوال است نزد خدا
اما این قسم علما که ناصبی هستند و شبیه میکنند بشیعیان
که ما اهل تولی و تبرا هستیم شک و شبهه داخل می

صحیح

کنند تغلب بر ضعفای شیعیان و آنها را گمراه کرده مانع
میشوند از رفتن ایشان در پی کسانیکه بحق رسیده اند بسبب
مشغولند لاجرم هر کس را که خدا امیدا ند از عوام الناس
پیروی این قسم از علما را کرده اند مقصودی بدانسته اند مگر
حفظ دین خود و بسبب تعظیم ولی خدا پس خدا میگذارد او را
در دست آن ملبس کافر بلکه مؤمنی را برانگیخته آگاه میکند او را
بر حق و صواب و موفق میشود بقبول قول او پس جمع میکند
خدا از برای او خیر دنیا و آخرت را و جمع کند از برای آن ملا که
او را گمراه کرده بود لعن دنیا و آخرت را تأمل کن درین حدیث
صحیح که آنحضرت چگونه تصریح کرده بوجه وضوح بیان فرموده
است احوال قسم چهارم را از علمای شیعه که از راه عداوت
انکار میکنند فضائل ائمه اطهار را سهلست نسبت

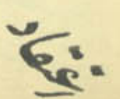
٢عذاب

نقص بامام

نقص بامام علیه السلام میدهند و کتابها در اثبات معایب
از برای ائمه هدی مینویسند چنانکه یکی از طلاب تبریز که از
مشاهیر بود چهل سال قبل برین کتابی نوشته و اسم
آن کتاب را منقصة الائمه گذاشته بود نواب غفران مآب
نایب السلطنه مرحوم قدغن فرمود که آن کتاب را احدی
استنساخ نکند و الان باز از نسخ آن در تبریز موجود است
و یکی از رحمت خدا دور نیز کتابی در اثبات جهل و عجز امام
علیه السلام و نسبت سهو و نسیان ایشان نوشته اسم آن
کتاب را مرغم الغلاة گذاشته که بزعم او عبارت از این سلسله
علیه باشند و ملای بی تمیزی هم این اوقات کتاب علیحده
نوشته اسم آن کتاب را نقصان الائمه گذاشته بعضی مزخرفات
تقالب زده که زبان ما را یارای تقریر آنها نیست و هم

٢از برای

چنین این روزها از ملای دیگر که او نیز از مشاهیر علمای
تبریز است استفتائی کرده اند جوابی نوشته است که جای
خندهٔ اهل عقول والباب است بل وقت گریه بر علوم و آداب
و مضمون همان استفتا که اصل آن بخط و مهر خودش در نزد
حقیر ضبط است اینست که نوشته اند اسلامیان بنیاها شخص
امام علیه السلم را ناظر میدانند یعنی بیننده آیا این شخص کافر است
یا نه با او با رطوبت ملاقات میتوان کرد یا نه جواب مسئله را دو
کلمه مرقوم فرموده مزین فرمایید زیاده عرض دیگر ندارد در جواب
نوشته است این اعتقاد از اعتقادات طایفهٔ ضاله
خذلهم الله تعالی و از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمهٔ اطهار
علیهم السلم است کسیکه خالق چیزی باشد بآن محیط و در
مشاهدهٔ آن حاضر و ناظر است صاحبان این اعتقاد از



اعتقاد مسلمین تربیت عصمنا الله و ایاکم تمام شد جواب
آنجناب که بعینه عبارت اوست بدون کم و زیاد
شما را بخدا قسم میدهم تامل کنید در جواب این ملا که ادعای
فهم و سواد دارد و خود را عالمی از علمای اسلام میشمارد
و حال آنکه این استفتا اولا دلیلست بنهایت عناد و عداوت
او با خاندان ولایت زیرا که انکار کرده است در حق ایشان
چیزی را که از برای همه کس اسناد میتوان داد و اطلاق
این لفظ را از برای هر بیننده میتوان کرد اما این مرد اطلاق
این لفظ را از برای ائمهٔ هدی روا ندیده و با این قدر هم راضی
نشده است که مردم امام خود را بیننده بدانند سهل است معتقدانرا
نسبت کفر و ضلالت داده و گفته است این اعتقاد
از اعتقادات طایفهٔ ضاله است و ثانیا دلیل است

بعدم فهم و سواد او زیرا که اولاً بخلاف ما انزل الله فتوی
داده است و با همهٔ فقها مخالفت کرده است و ثانیاً از طریق
استدلال بیرون رفته از برای مدعای خود بطور مغالطه
و بدلیل مجادله بالتی هی اسوء دلیل آورده و گفته است
این اعتقاد از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمهٔ اطهار علیهم
السلام است کسی که خالق چیزی باشد بآن محیط و در مشاهدهٔ
آن حاضر و ناظر است و مرادش از این عبارت اینست
که چون هر خالق حاضر و ناظر است پس باید هر حاضر و ناظر
هم خالق باشد و این حرفلیت مزخرف که زن بچگی بآن
میخندد زیرا که اگر قضیه باین طریق باشد لازم می‌آید که هر
کس هر کس را می‌بیند خالق او باشد و همچنین ما آسمان و
زمین را می‌بینیم باید خالق آسمان و زمین باشیم و این بدیهی

البطلان

البطلان است هیچ جاهل باین گونه کلام تکلم نمی‌کند
تا چه رسد بفاضل و ثالثاً دلیل است بر آنکه او را با
ادعای اسلام از معتقد مسلمین چیزی نیست زیرا که گفته است
صاحبان این اعتقاد از اعتقاد مسلمین بیرونست و حال آنکه
این اعتقاد اعتقادیست مطابق آیات کتاب مبین و
روایات ائمهٔ طاهرین بلکه از جملهٔ ضروریات در نزد همهٔ
مسلمین است پس در واقع صاحب استفتا در این فتوی
که داده است اولاً رد کرده است قول خدا را که فرموده است
وقل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون
و ثانیاً رد کرده است همهٔ ائمهٔ هدی را که در فقرات خطب
و زیارات و سایر اخبار و روایات اثبات رؤیت
اعمال خلایق را از برای خودشان فرموده و اطلاق لفظ

حاضر و ناظر و علی الله الی ظرفة ائمهٔ هدی در اغلب آنها
وارد است و ثانیاً رد کرده است همهٔ علما را که این همه
اخبار و روایات و خطب و زیارات را در کتب خود ثبت
کرده و به همهٔ آنها معتقد بوده اند والا حاشا و کلا علی ای
ما اخباری که در کتب خود که مشتمل بر اصول عقاید باشند نقل کرده
و خود معتقد آنها نباشند و ثالثاً مخالفت کرده است
با همهٔ خواص و عوام شیعهٔ اثنی عشریه و طایفهٔ امامیه که همه
آنها جناب ولایت مآب و سایر ائمهٔ اطیاب را حاضر و ناظر
میدانند و هر جا مشکلی از برای آنها روی دهد توسل با ائمهٔ هدی
کرده ایشانرا ندا میکنند که بفریاد آنها برسند و از آن مهلکه
نجات بدهند و هم چنین اعتقاد همهٔ مؤمنین اینست
که ائمه علیهم السلام همه جا در سر مرده با حاضر میشوند خواه

درمشرق

در مشرق باشند خواه در مغرب بلکه بسا که یک آن هزار
نفر در مشرق بمیرد و هزار نفر در مغرب و ایشان همان
آن در بالای سر همهٔ آنها حاضر نند و باحوال ایشان ناظر و
این اول دلیلیست بعلم و احاطهٔ ایشان بمشرق و مغرب
عالم و خامساً مخالفت کرده است در این استنفا با اغلب
سنیها که اقرار دارند بعلم و احاطه و حاضر و ناظر بودن جناب
ولایت مآب در همه جا چنانچه در کتب اخبار خود شان
بدون رد و انکار نقل کرده اند مهمان بودن آنحضرت را در
چهل افطار در چهل جا و بودن آنحضرت در شب معراج در
همهٔ آسمانها و نجات دادن ایشان سلمان را در دشت
ارژنه از دست شیر قبل از تولد و آمدن ایشان در دار
دنیا و حاضر شدن آنحضرت بسر جنازهٔ خود بعد از رحلت

خودشان ازین عالم و امثال اینها که همه دلیلست بر آنکه
آنحضرت در همه جا بوده و هست پس معلوم شد که صاحب
استفتا را اضلال از معتقد مسلمین خبری نیست و خودش از اعتقاد
مسلمین بری است که با این شدت با انکار فضائل امیر المؤمنین
علیه السلام حریست اعاذنا الله و ایاکم من شرور انفسنا
بالجمله مقصود از اینهمه تمهیدات این بود که این قسم
از حضرات مخالفین که در مقابل این فرقهٔ محقه ایستاده
و هر چه را از فضایل و مناقب امیر المؤمنین و سایر ائمه
طاهرین که می شنوند فرضاً اگر ادراک کنند عمداً انکار می
نمایند حقیقة عداوت اینها با ما راجع است با ائمهٔ هدی
و این همه اصرار ایشان در انکار محض از راه بغض و
عداوتست با ائمهٔ اطهار و ضرر این قسم از مخالفین بشیعیان

بل بیشتر است از ضرر معاندین دین زیرا که آنها صرف بغض
از برای ائمه دارند ثابت کنند اصلا شیعها از آنها نمی شنوند
زیرا که میدانند آنها ائمهٔ هدی هستند و اگر احیاناً از آنها
اعدای
فتوای بقتل ما هم بدهند احدی از شیعیان بفتوای آنها
گوش نمیدهد و بحکم آنها عمل نمیکنند بخلاف اینها که خود را
عالمی از علمای شیعه بقلم داده و بحسب ظاهر اظهار تولی
با ائمهٔ اطهار میکنند و اگر فتوای بکفر یا قتل شیعه از شیعیان
ایشان بدهند عوام الناس اطاعت ایشانرا بر خود
لازم دانسته و بریختن خون یکدیگر که همه شیعه و شیعه زاده و
اهل اسلام هستند اقدام کنند چنانکه درین ایام همین
استفتا بود که جری و جسور کرد بعضی را از اهل شرور
بریختن خون جمعی از مسلمین در دههٔ عاشورا و مجلس عزای

سید الشهدا و المبرا از علمای اسلام در شهر محرم الحرام
بکمال بیحرمتی و غایت بیرحمی و نهایت بیمروتی بقتل
رسانیده در ظهر عاشورا بمولای خود جناب سید الشهدا
ملحق شد باری رشته کلام که باین مقام رسید مطلع دیگر
باید آغاز تمام و مقطع تازه ساز کنم لکن تا قیامت گر
بگویم زین کلام صد قیامت بگذرد وین ناتمام
پس همان بهتر که مختصر کنم و بخاتمه بگذرم اما الخاتمه
پس آن در ذکر بعضی از فضایل و مناقب حضرت
اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه
و اولاده الطیبین الطاهرین است که علمای عامه
در کتب و زبر خود ثبت و ضبط نموده و همگی بدون اغماض
و اعتساف بمضامین آنها اقرار و اعتراف کرده اند ولی



قبل از شروع بذکر اخبار آنها تیمنا و تبرکا بحدیث صحیح که
صراحت در بیان همه آن تفاصیل که حقیر در مقاله اولی
و بیان محل نزاع ذکر نموده و بمعرض تحریر آورده از کتاب
مستطاب کفایة الخصام که بامر پادشاه اسلام انتخاب شده
و محض انتفاع خواص و عوام وقف عام فرموده اند ذکر میکنیم
که در حقیقت همین روایت از برای الخصام ما کافی و وافیست
و فوق کلام امام کلامی نیست پس بعد از آن اتماما للحجة
و ایضاحا للمحجة بشروع میکنیم بذکر سایر اخبار که از طرق
سنیهاست و بالصراحة دلیل مدعای ماست که محل
نزاعست میان ما و حضرات منکرین و آن حدیث اینست
که عالم ربانی سید هاشم بحرانی در باب دویم کتاب
غایة المرام نوشته است که شیخ شرف الدین نجفی در

باب ما نزل فی اهل البیت من القرآن از جناب امام
موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
فرمود خداوند تبارک و تعالی نور جناب محمد مصطفی را
از نوری آفرید که آنرا از نور عظمت و جلال خود شکافته
بود و آن نور نور الوهیت اوست که از نور ذات خود طلوع
کرده است و آن نور است که در کوه طور بحضرت موسی تجلی
کرد و موسی از مشاهده آن بیخود شد و افتاد و آن نور نور
محمدی بود که چون اراده خدا قرار گرفت که محمد صلی الله
علیه و آله را از آن نور خلق کند از نیمه آن محمد را آفرید و از نیمه
دیگر علی را و غیر از ایشان هیچ مخلوقی را از آن نور نیافرید
و آفرید ایشانرا باید قدرت خود و در ایشان دمید بنفس
خود از برای خود و ایشانرا مصور گردانید بصورت خود شان

و ایشانرا امین خود کرده و بر بندگان خود گواه گرفت و ایشانرا
خلیفه و قایم مقام خود گردانید و ایشانرا چشم بینای خود که
بمردم نظر کنند و ایشانرا زبان گویای خود فرموده علوم خود را
با ایشان عطا کرد و قرآنرا با ایشان تعلیم نمود و ایشانرا
بعلم غیب خود آگاه گردانید یکی را از ایشان بنفس خود و از
دارد و دیگری را روح خود که هیچ یک از ایشان ثابت و برقرار نگردد
مگر با دیگری ظاهر ایشان بشریت است و باطن ایشان
لاهوتیت در میان مردم هویدا شده اند بهیکلهای بشری تا
مردم را طاقت ایشان باشد و بینند که حقتعالی
میفرماید ولَلَبسنا علیهم ما یلبسون یعنی پوشانیدیم
بر ایشان لباسی را که همه مردم پوشیده اند پس ایشان
قایم مقام پروردگار عالمیانند و حجابها سید در میان

گرد

دیدن

خدا و خلق و ابتدای آفرینش با ایشان شده و با ایشان تمام
میکند خدای تعالی پادشاهی و احکام را پس از آن از نور
محمد صلی الله علیه و آله نور فاطمه را اقتباس کرد مانند اقتباس
آن نور از نور خود و از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین را
اقتباس نمود مانند اقتباس چراغها از یکدیگر و همه از نور خلق
شده و نقل میشدند از پشتی به پشتی و از رحمی برحمی در طبقات
عالیه اصلاب و ارحام نه در طبقات سافله آنها که محل زنا
و اوساخ است بلکه دست بدست نه آب شدید یا ضعیف
و نه منی جهنده مانند نطفه سایر مردم بلکه انواری که نقل می
شدند از اصلاب طاهره بارحام مطهره زیرا که صفوه از صفوه
بودند که ایشانرا از برای خود برگزیده و خزانه علم خود کرده و ایشانرا
مامور فرمود به تبلیغ علوم و احکام خود بمردم و حقتعالی ایشانرا



قائم مقام خود قرار داد زیرا که خود دیده نمیشود و حقیقت
ذات او بر احدی معلوم نمیگردد و ایشان از جانب خدا
گوینده گان و رساننده گانند و ایشانراست که تصرف
کنند بر امر و نهی خدا و با ایشان ظاهر میگردد قدرت و قوه
خدا و از ایشان آشکار میشود دلائل خداوندی و با ایشان
خود را بخلق شناسانید و بواسطه ایشان مردم خدا را
شناخته اند و بسبب ایشان مردم اطاعت خدا
کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را نشناختی و هیچ بنده
کیفیت بندگی او را ندانستی و خدا جاری میکند امر
و حکم خود را بهر نحو که خواهد و در هر چه بخواهد لا یسئل عما
یفعل و هم یسئلون تمام شد روایتی که از کفا الخصام
بعینها نقل نمودیم و این روایت کفایت میکند بوجه

خصام که با جان خود خصمی میکنند زیرا که این روایت
روایتیست که مشتمل است بر جمیع آن تفاصیل
که ما در مقالهٔ اولی بیان کردیم از مقامات نبوّت و ولایت
و معنی وساطت و خلافت و مراتب نورانیّت و
بشریّت و علم و احاطه و هیمنت و آنکه ایشان اوّل
ما خلق الله هستند و خدا ایشانرا سلطان قرار داده
در همهٔ عوالم امکان و مراتب اکوان و ایشانند مظاهر
جلال و جمال و مصادر افعال خداوند متعال چنانچه همهٔ
اینها امام علیه السّلم تصریح فرموده اند پس هر کس که اینها را
انکار میکند حقیقهً مخاصمه با امام علیه السّلم دارد
و معارضه با پادشاه جمجاه اسلام پناه خلد الله ملکه و
سلطانه که اوّلاً چرا امام علیه السّلم این همه مبالغه در

تعریف

تعریف و توصیف جناب رسالت مآب و سایر ائمّهٔ اطیاب
فرموده است و ثانیاً چرا پادشاه جم جاه امر بچاپ آن کتاب
مستطاب نموده و آنرا وقف عام فرموده اند که خواص و عوام
از آن لئالی افتاده در اقطار و امصار این قبیل فضایل
و مناقب انتشار یابد و همه از این مقامات و مراتب و این
همه اسرار ائمّهٔ اطهار خبردار باشند تا از برای حضرات مجال انکار
نباشد و نتوانند بمردم مشتبه کنند که اینها را شیخیها تازه
آورده اند و از خود شان میگویند زیرا که آن کتاب مستطاب
هر کس ببیند می داند که شیعه و سنّی اتّفاق دارند بر صحّت این
مطالب که ما میگوئیم و ما چیز تازه از خود نیاورده ایم و امّا
اخبار سنّیها که صحیحست در نزد معلّمین و معتبرین
علمای عامّه در کتب خود ثبت کرده اند و اقرار دارند بصحّت

آنها پس از جمله آنها اخباریست که دلالت می کند بر اینکه ائمه
اطهار اول ما خلق الله هستند و اگر ایشان نبودند هیچ مخلوقی
موجود نمی شد و ایشان واسطه هستند میان حق و خلق و از جمله
نوزده حدیث از کتب معتبره اهل سنت صاحب کتاب نهایة المرام
نقل کرده و صاحب کفایة الخصام ترجمه نموده است از جمله آنها
حدیث اول است از شیخ ابراهیم ابن محمد بن ابی بکر بن
حسن بن محمد بن حمویة الحموینی که از اعیان و اکابر علمای
عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی
والبتول والسبطین که از مؤلفات اوست باسناد خود
از ابو هریره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود چون حقتعالی جل شانه آدم را آفرید و روح در او
دمید بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع و

سجود بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من از خاک
آفریده فرمود نه نیافریدم عرض کرد پس چه کسانند این اشباحی که در
بهیئت خود مشاهده می کنم حق تعالی فرمود ای آدم ایشان از اولاد
تواند و اگر ایشان نبودند ترا نمی آفریدم و بجهت ایشان پنج نام را می
از نامهای خود مشتق کرده ام و اگر ایشان نبودند نمی آفریدم نه بهشت را
و نه دوزخ را و نه عرش را و نه کرسی را و نه آسمان را و نه زمین را و نه
ملائکه و نه انس و نه جن را من محمودم و این محمد و من عالیم و این
علی و من فاطرم و این فاطمه و من صاحب احسانم و این حسن
و من محسنم و این حسین بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که
در دل هر کس بقدر ذره از عداوت ایشان باشد او را در
آتش بسوزانم و باک ندارم ای آدم اینها برگزیدگان منند بدوستی
ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعداوت

ایشان مردم را در آتش بسوزانم و چون ترا من حاجتی باشد
بانوار ایشان بمن توسل جوی که برآورم حاجت
ترا پس جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود مائیم
سفینهٔ نجات هر که بان تعلق جوید نجاة یابد و هر که
و هر که از آن تخلف کند هلاك گردد و هر کرا حاجتی
بسوی خدا باشد باید که بما اهل بیت از خدا حاجت
خود را بخواهد تمام شد حدیث و از جملهٔ حدیث
دویمی است که باز حموینی باسناد خود از ابن عباس
روایت کرده است که گفت از جناب پیغمبر
صلی الله علیه وآله شنیدم فرمودند یا علی من و
تو از نور خدا آفریده شده ایم و هم چنین است
ما بقی نوزده حدیث که در آن کتابست همه

همین

همین مضامین از ثقات و معتبرین علمای عامه
و کتب سنیها مثل اخطب خوارزمی که از اکابر
علمای عامه است و عبد الله بن حنبل و علی
بن محمد خطیب شافعی فقیه معروف بابن مغازلی
واسطی و ابن شیرویهٔ دیلمی که از اعیان علمای عامه
است و صاحب مناقب فاخره فی العترة الطاهره
و از عمر بن خطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و سایر نقل شده است
و همچنین است مضامین اخبار که صاحب مناقب مرتضوی
در کتاب مناقب خود در همین باب نقل کرده است و از جمله
آنها حدیثی است که از صحیح بخاری و هدایة السعداء نقل کرده است
از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرمود
که خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید در زیر عرش

تسبیح و تقدیس می کرد آن نور خدا را پیش از آنکه خداوند
آدم را بیافریند به چهار هزار سال پس چون آدم را آفرید ساکن شدیم
در صلب او و بعد از آن منتقل شدیم از صلب طیب ببطن طاهر
و نبود در میان ما حجابی تا صلب ابراهیم تا آنکه رسیدیم
بصلب عبد المطلب پس آن نور دو قسم شد یک قسم
در صلب عبد الله قرار گرفت و قسم دیگر در صلب ابی
طالب پس بر آمدم من از صلب عبد الله و علی از صلب
ابیطالب پس جمع شد نوری از من و علی در فاطمه
و حسن و حسین هم نور بعضه از نور پروردگار عالمیان
صاحب مناقب بعد از نقل این روایت می گوید
در خزانة الجلالیة حدیثی بهمین مضمون از جناب رسالت
مآب نقل کرده است و در آخر آن باین عبارت فرموده از

اهم

که همه انوار از نور من و علیست و مفاد این حدیث
و سایر روایات و اخبار هم در این باب بالو مشتملات
این است که حقایق مقدسه ائمه اطهار از نور مقدس
پروردگار عالمیان خلق شده است و حقایق سایر
خلایق بحسب تفاوت قابلیات و مراتب از اشعه و پرتو
انوار ایشان خلق شده است مثل شعاع آفتاب از
آفتاب و مثل نور سراج از سراج یعنی حقایق انبیا و
اولیا و ابرار و اخیار و صلحا و اما حقایق اشرار
و منافقین و کفار پس آنهم از ضده و عکس انوار
طاهره ایشان خلق شده اند خلاصه جناب رسالت مآب
و سایر ائمه اطیاب که همه از یکنور هستند باین اعتبار
اقدم ما خلق الله و واسطه هستند میان حق و خلق

در افاضهٔ فیوضات زیرا که بقاعدهٔ امکان اشرف
و تقدّم اقوی بر اضعف محالست که فیضی از جانب خدای
لم یزل اولی بکسی برسد که رتبهٔ او ازل و اسفل است
از آنکه اولی باشد فیض خداوند منّان باید اوّلی بانقیاد
کامل برسد که بحسب قابلیّت و رجحان از همه قوابل
اکمل و اشرفست و نور حقّ در آنهیکل ظهور کند که
از همه هیاکل اقدم و اوّلست والّا لازم میآید ترجیح
مرجوح بر راجح و این منافی عدل و حکمت و فضل و
رحمت خداوندیست زیرا که آنقابل کامل که در عالم
امکان هیچ یکی از قوابل با او مقابل نشود بلکه همه
تحت رتبهٔ او بوده قبل از همهٔ مراتب الکوان بمقتضای
صفای قابلیّت و کمال بساطت و نورانیّت و قرب

بمبدء نور که عبارت از کینونیّت حقّ است ترجّح بهم
رسانیده و از صانع متعال بلسان استعداد
و حال سؤال کرده است که ایجاد او لا قبل از همهٔ
قوابل اختیار کند و همه در تحت رتبهٔ او قرار
دهد و همهٔ مراتب اکوان بوساطت آن حقیقت نعمت
وجود کرامت کند زیرا که او در آن عالم که از آن
تعبیر میشود بعالم قدم قابلیّتی بود جامع جمیع کمالات
امکانیّه و الّا اشرف از همه نمیشد و از جملهٔ کمالات
امکانیّه وساطت و ولایت کبری و سلطنت
و خلافت عظمی است از جانب خدای تعالی نسبت
بهمهٔ ماسوی پس باید خداوند منّان باو عطا فرماید
چیزی را که قابلیّت او اقتضا کرده است یعنی او را قبل

از همهٔ ماسوی خلق و اکمل کند و همه را در تحت مرتبهٔ
او قرار دهد و همهٔ فیوضات خود را بوساطت او جاری
فرماید زیرا که طفره در وجود باطل است و اجرای حکم
قدر بخلاف حکمت لغو و بی حاصل است بالجمله اینست
اصل دلیل و سواء سبیل که سرّیست از اسرار قدر
و دلیلیست از ادلّهٔ حکمت در اثبات نبوّت مطلقهٔ
محمّدیه و ولایت کلّیهٔ علویّه پس هر کس از شیعیان
انکار کند این مرتبه و مقام را از برای ائمّهٔ کرام علیهم
السلام که مستفاد از اخبار عامّه است یقیناً آن
شیعه در اعتقاد خود بائمّهٔ هدی کمتر از سنّیهاست
و از جملهٔ اخبار سنّیها اخباریست بالصراحة دلالت
دارد بر اینکه جناب ولایت مآب صاحب ولایت

کبر

کبری و سلطنت عظمی است از جانب خدا
چنانکه صاحب مناقب مرتضوی از صحاح ستّه
و از صواعق ابن حجر و مصابیح الانوار و مسند احمد بن
حنبل و مشکوة غزالی نقل کرده است که آنها از جابر بن
عبدالله بطریق خودشان روایت کرده‌اند که رسول خدا
صلّی الله علیه و آله فرموده که علی از من است و من از
علی و او حاکم و ولی هر مؤمن و مؤمنات است و
بعد از من ادا نمی کند دین مرا مگر علی و ایضاً نوشته است
که در مسند ابن حنبل و مسند جوزی و مستدرک
حاکم و صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة غزالی
و صواعق ابن حجر بروایت عمرو بن حصین مسطور است
که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده چه می خواهید از

علی بدرستیکه علی از من است و من از علی و او ولی
و حاکم هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و نیز از
فردوس الاخبار نقل کرده است که آنحضرت فرموده
که اگر مردم بدانند که علی چه وقت نامیده شد بامیر
المؤمنین هرگز انکار نمی کنند فضایل او را پس او
نامیده شد باین اسم وقتیکه آدم در میان روح و
جسد بود که خداوند عالمیان فرمود الست بربکم
قالوا بلی پس فرمود انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم
و ایضاً از مستدرک حاکم و صواعق ابن حجر و
مودات روایت کرده است از جابر بن عبد الله
انصاری که گفت شنیدم از جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حالتیکه گرفته بود دست امیر المؤمنین را

ومیفرمود

ومی فرمود این علی پادشاه هر مؤمنان است و کشنده
کافران منصور است من نصره مخذول من خذله و این را
آنحضرت بصوت بلند میفرمود و از همه اینها واضح
تر از روایات عامه حدیث غدیر خم و نص جناب
رسالت مآب بولایت و اولویت جناب
ولایت مآب در روز غدیر و اقرار عمر بن خطاب
باین معنی در همان روز که صاحب مناقب
مرتضوی از کتب معتبره خود شان نقل کرده است
مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی
و صحیح نسائی و صحیح سجستانی و جمع بین الصحاح
که اینها را سنیها صحاح سته خوانند و در صحت
آنها اصلا خلافی ندارند و مثل مشکوة غزالی

و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و صحیح واقدی
و بیهقی و کشاف زمخشری و اسباب نزول واحدی
و نزل السایرین و وسیلة المتعبدین و اعلام الوری
و حلیة الاولیا و فردوس الاخبار و معانی الاخبار
و کفایة الطالب و صواعق محرقه و موده و دستور
الحقایق و هدایة السعدا و مقصد اقصی و ترجمه مستقصی
و کشف الغمه و مناقب خوارزمی و مناقب حافظ بن مردویه
و سفینه و ربیع الابرار و تفسیر ثعلبی و حافظی و
فخر رازی و تاریخ طبری و روضة الاحباب و روضة
الصفا و معارج النبوة و حبیب السیر که حدیث
غدیر خم علی سبیل الاجمال و التفصیل در همهٔ اینها
که از کتب معتبرهٔ عامه است ثبت شده و صاحب

مناقب مرتضوی همین حدیث را از این کتب مفصله
بتفصیل نقل کرده تا آنکه میگوید چون خلایق در همان منزل جمع
شدند سید کاینات بر بالای جهاز شتران بر آمد و علی مرتضی نیز
حسب الامر بالا رفته بر یمین سید المرسلین ایستاده و آن سرور
بعد از ادای حمد و ثنای الهی رو بسوی اصحاب و سایر مؤمنان آورده
باواز بلند فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم
اولی بر مؤمنان از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب آواز بر آمد
که بلی یا رسول الله تو از ما بخود ما از جمیع وجوه اولی تری آنگاه دست امیر
المؤمنین را گرفت و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله وادر الحق معه حیث کان پس میگوید آنگاه
بموجب فرمودهٔ سید المرسلین امیر المؤمنین در خیمه نشست

طوایف خلق بملازمتش رفته تهنیت بتقدیم رسانیدند هم قدوۀ
اصحاب عمر بن الخطاب نیز بخدمت آنحضرت رفته عرض
کرد بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل
مؤمن و مؤمنة یعنی خوشحال تو ای فرزند ابی طالب
که صباح کردی در حالتی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنة
شدی حال انصاف باید کرد جایی که عمر بن الخطاب در حق جناب
ولایت مآب باین معنی اقرار کند و بولایت مطلقۀ آنحضرت
اعتراف نماید زهی بی انصافیت وخیلاف حجت واله
از کسانیکه ادعای تشیع دارند با این ادعا منکر ولایت مطلقۀ
امیر المؤمنین باشند و او را از برای جمیع ماسوی سید و مولا
و صاحب و مالک و اولی بتصرف و سلطان و مدبر امور ندانند
و سلطنت و ولایت و حکومت و امارت او را از برای

کافۀ انس و جن و ملائکه و انبیا و اولیا انکار کنند زیرا که ولایت
بحسب عرف و لغت بهمۀ این معانی که ذکر شده آمده و احدی
اختلاف در آن نکرده است و عمر هم که اهل لسان بود همۀ این
معانی را میدانسته و فهمیده آنروز اقرار کرد و عمرو بن عاص
هم همان روز در قصیدۀ خود بهمین معنی اشاره کرده و گفته است و
ضربته کبیعته بخم معاقد من القوم الرقاب پس هر کس
این معانی را در حق امیر المؤمنین انکار کند و بولایت جناب
ولایت مآب باین معانی قائل نشود حقیقة میتوان گفت که چنین
شخص داخل زمرۀ نصاب است که با سنی هم مخالفت کرده و عداوت
با امیر المؤمنین دارند خصوصا جمله ای از همین اشخاص در دار السلطنۀ تبریز
بهمین جهت گفتن اشهد ان علیا ولی الله را در اذان و اقامه
که شعار شیعۀ اثنی عشریه است بشدت منع میکنند و حال

آنکه اخبار متواتره از عترهٔ طاهره وارد است که بتأکید تمام
فرموده‌اند من قال لا اله الا الله محمد رسول الله فلیقل علی ولی
الله و مفاد همهٔ آن اخبار اینست که بعد از ادای شهادتین
ختم است گفتن علی ولی الله چه اذان باشد چه اقامه و چه
غیر اینها و اینست الآن عمده فرق ما بین سنی و شیعه پس هر
کس در این جزو زمان که در بلاد شیعه تقیه بالکلیه برداشته
شده است این را منع کند در اذان و اقامه و یا انکار کند
معنی ولایت را در حق امیر المؤمنین و سایر ائمهٔ طاهرین
فرقی میان او و سایر سنیها نیست بلکه میتوان گفت این شیعه
در ادعای محبت با ائمهٔ اطهار کمتر از سنیهاست زیرا که آنها
اگرچه این کلمه را در اذان و اقامه نمیگویند ولی بمعنی آن که
عبارت از مالکیت و سلطنت و اولی بتصرف بودن نسبت

اقرار دارند و جناب ولایت مآب را دارا میدانند بمقامات
ولایت و امامت و خلافت و وصایت چنانچه صاحب مناقب
مرتضوی در کتاب خود تصریح کرده و سایر علمای عامّه نیز به هیچ یک
از این مقامات انکار ندارند بخلاف منکرین شیعه که در این جزو
زمان پیدا شده‌اند پس آنها اگرچه بحسب ظاهر بلفظ آن از ترس سایر
شیعیان اقرار دارند و لیکن بمعنی آن انکار دارند و میگویند
ائمهٔ اطهار علیهم السلام اولی بتصرف نیستند و ایشان اصلا
تصرف در مکونات ندارند و ما عبد رق از برای ایشان نیستیم
زیرا که ایشان هم بشری هستند مثل ما بلی غایة ما فی الباب اینست
که ائمهٔ اثنا عشر امام هستند از برای بنی نوع بشر در بیان احکام شرعیه
و تعلیم معالم دینیه و مردمانی هستند صاحب ورع و تقوی و
مستجاب الدعوة در درگاه الهی آنهم گاهی یعنی در حین صدور معجزات

که از درگاه قاضی الحاجات استدعا میکردند و خدا هم همان
معجزات را از دست آنها لاعن شعور جاری میکرد بدون آنکه خود
ایشان مستشعر باشند مثل ظهور بعضی از خوارق عادات
از جمادات و نباتات که صدور این چیزها از آنها اصلا از روی
شعور و ادراک نبود چنانچه مخصوصا در خصوص تلاوت نمودن
جناب ولایت مآب در حین ولادت خود تورات و انجیل و
زبور و قرآن را که در اخبار عامه و خاصه وارد است و
اینها را احدی مجال انکار آن نیست میگویند که خدا آنها را
از زبان آنحضرت جاری نمود و آنحضرت اصلا بالفاظ و
معانی آنها مستشعر نبود زیرا که قبل از نزول جبرئیل بر خود جناب
رسالت مآب قرآن را نمیدانست چگونه می شد که جناب
امیر المؤمنین در حین تولد خود بدانند و قرآن را دانسته و

فهمیده

فهمیده از اول تا آخر بخوانند سبحان الله خدا بالمره شعور را
از اینها برداشته و ائمه هدی را که محض نور و سراپا ادراک
و شعور بوده اند بلکه کمال و شعور همه موجودات از فاضل
نور ایشان است نعوذ بالله نسبت عدم شعور بایشان
میدهند و از برای خود امام کر و کور و پیشوای بی مدرک و
شعور قرار داده اند که نه [illegible] و استدعا را
می‌شنوند استدعا و مناجات و دعا و سلام ارباب
حاجات را میشنوند و نه در حین صدور معجزات و کرامات
و ظهور خوارق عادات ادراک و شعور دارند
شما را بخدا قسم ببینید چه قدر چشم بصیرت اینها
کور و دیده دل شان بی نور است که اصلا بقباحت اینها
بر نمیخورند و باین نوع خرافات تکلم مینمایند قاتلهم الله

الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور خلاصه از این
قبیل مزخرفات خیال میگویند چنانچه در مقام نبوت
جناب ختمی مآب هم بنبوت مطلقه قائل نیستند بلکه
میگویند آنحضرت هم پیغمبر بود از برای جن و انس تنها
نه از برای همه ما سوی الله و هم چنین میگویند نبوت آنحضرت
منحصر بود به تبلیغ احکام شرعیه نه تکوینیه و شرعیه هر دو
و میگویند آنحضرت تا چهل سال نبوت نداشت بلکه
بمرتبه نبوت بعد از مدت چهل سال رسید سهلست
بعضی جرات را بجائی رسانیده انکار و عداوت را
از حد گذرانیده میگویند نعوذ بالله آنحضرت قبل از
بعثت و نزول جبرئیل در این دار دنیا نه کتابی داشت
و نه میدانست که ایمان چیست و استدلال نموده از

بآیه شریفه و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری
ما الکتاب و لا الایمان و حال آنکه این اعتقاد خلاف ضروریست
و سنی و شیعه از آن حضرت روایت کرده اند که مکرر می فرمود
کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و این حدیث صریحست
در آنکه آنحضرت قبل از بعثت بلکه قبل از خلقت عالم و
آدم نبی بود و کتاب داشت چگونه نداشت و حال آنکه حضرت
عیسی که شیعه از شیعیان ایشانست در عهد صبی میگفت
انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا سبحان الله نمیدانم
نصاری چه جواب میدهند هر گاه آنها بحث کنند که
شما چگونه میگوئید که پیغمبر ما اشرف انبیاست و حال آنکه
پیغمبر شما بعد از چهل سال بمرتبه نبوت رسید و پیغمبر ما در حین
طفولیت اظهار نبوت نمود و کتاب از برای او نازل شده

بود بحق خدا اجلالی بدارند مگر آنکه در مقام انصاف اعتراف
کنند که دین شما حقست و یا آنکه اقرار کنند که آنحضرت قبل
از بعثت و پیش از خلقت انبیا پیغمبر بود و کتاب
ولی تا چهل سال بحسب ظاهر مبعوث و مأمور نشده بود
که اظهار نبوت کند و اگر بگوئی پس در این صورت آیهٔ شریفه
چه معنی دارد عرض میشود که مراد از آیهٔ شریفه اینست که آنحضرت
پس از خلقت هیولای اولی و قبل از القاء روح من
امر الله که عبارت از قلم اعلاست نمیدانست که کتاب
چیست و ایمان چیست زیرا که در آن عالم هیچ یار و دیاری بجز
او و پروردگار عالم نبود نه لوح و نه قلم نه بهشت و نه جهنم نه
عالم و نه آدم ما فی الدیار سواه لابس مغفر و هو الحمی والحی
والفلوات چه آنحضرت در آن نشئه وجودش محض نور

بود و کنهش صرف ظهور نه آنجا کتابی بآنجناب نازل گشته
و نه ایمانی باو عرض شده بود بلکه آنجا کتابش کتابیت
هیولائی و ایمانش حبی و طبعانی نبی است امی بود و معنی
و مبعوث بر امیین عالمش عمرانست و مقامش
فقر و فنا علمش محو موهومست و علمش صحو معلوم نه آنجا
از خط و ربط رسمیست و نه از حرف و لفظ اسمی بلکه
در آنمقام هر چه هست همه وجد و حالست نه جای
قیل و قال   حرف گفت و صوت را برهم زنم   تا که بی
این هر سه با تو دم زنم   چه آنجا هر چه سؤال شود و جواب آید
همه بلسان حالست نه مقال با جمله چنین حالات که وجود
مسعود از عالم غیب بساحت شهود آید و جمال معنی در
کمال صورت نماید پس نقش لوح خداوند جلاله بقلم مداد تفاصیل

انوار انما دة المواد را در لوح نفس آن یگانه که هر علم را که
از آن تعبیر میشود در لغت اهل حکمت بمثال نورانیه و صور علمیه
و در لغت اهل شریعت بمعارف ربانیه و احکام الهیه
و کتاب حمید و فرقان مجید و بیان رموز اشاره است که فرموده
ن والقلم وما یسطرون بالجمله اگر بخواهی تفصیل این اجمال را
بدانی و از کیفیت نزول کتاب از برای آنجناب در آن عالم
مخبر و مستحضر شوی رجوع کن بقسطاس مستقیم که این حقیر
در رد پادری نصرانی بمعرض تحریر آورده و آنجا این مطلب را
بطوری بیان کرده است که نه در کتابی مسطور است و نه در
سؤال و جوابی مذکور و هر کس آنجا مرور کند از برایش
واضح میشود که آنجناب را از ازل خدا قدم یزل لایق انتخاب
دیده قابل خطاب آمد حامل کتاب المهیمن قلبش مشکوة

انوار شد صدرش مرآت علوم و اسرار نه اینکه العیاذ
بالله آنحضرت تا چهل سال بی کتاب بود و ایمانی نداشت خلاصه
مقصود از همه این مقدمات این بود که حضرات اگرچه بحسب ظاهر
اقرار دارند بنبوت ظاهره جناب محمد مصطفی و ولایت جناب
علی مرتضی و امامت سایر ائمه هدی ولی در واقع و نفس الامر
انکار دارند بولایت و نبوت مطلقه کلیه و سایر مقامات
و مراتب حقیقة محمدیه و نفس کلیه الهیه که خدا از برای ایشان
قرار داده است سهل است چیزها در خصوص ائمه هدی میگویند و
مطالبی از عقاید دینیه و معارف یقینیه انکار میکنند که
احدی از سنی و شیعه آنها را انکار نکرده و نمیکنند و با وجود این
ادعای تشیع دارند و خود را در زمره مؤمنین و محبین ائمه
اظهار میدانند باری از جمله آن اخبار که سنیها در حق جناب

ولایت مآب نقل کرده اند اخباریست که دلالت دارد بر انکه
جناب ولایت مآب مظهر صفات جلال و جمال و مصدر
قدرت و افعال خداوند متعالست و صاحب مناقب
مرتضوی و سایرین در کتب خود ثبت نموده و نقل کرده اند از جمله
خطبة البیانست که بعضی از حضرات آنرا انکار کرده و میگویند
که این خطبه از موضوعات غلاة است اما صاحب مناقب
مرتضوی که از معتبرین علمای عامه است اکثر فقرات همین خطبه را
از کتابهای خود شان نقل کرده در باب سیم کتاب خود میگوید
بر ارباب دانش و اصحاب بینش ظاهر و باهر است
که بعد از کلام خدای جل و علا و حدیث مصطفی علیه التحیة
والثناء هیچ کلامی فصیحتر از کلام امیر المؤمنین کرم الله
وجهه نیست بنا بر این بعد از بیان آیات با برکات قرآنی

واحادیث

واحادیث حبیب سبحانی افتتاح این باب تیمنا و تبرکا
بکلام معجز انجام آن امام معصوم مقام گرفته شده و از آن
جمله یکصد و چهار کلمه مکرمه است که آنرا منظور نظر آفرید
گار خواجه محمد دهدار نور مضجعه شرح کرده است موسوم
بخطبة البیان گردانیده مؤلف بشرف مطالعه اش
مشرف شد انصاف آنست که شارح طیب الله
انفاسه در نفاست عبارت و در مبانی معانی آن
داد شرح داده و اگر رساله مذکوره را تمام مینوشت موجب
اطالت می شد از این وجه بعضی تحت اللفظ بقدر دانش
کوته اندیش در حیز تحریر در آورده امید که موافق رضا
و مطابق رای جهان آرای آنحضرت کرم الله وجهه باشد
بعد از آن الفاظ خطبه را بعربی نقل کرده و آنها را فقره

بفقره بفارسی ترجمه نموده ولیکن بنده اختصاراً چند فقره از ترجمه
فقرات الخطبه را بهمان طور و همان عبارتیکه او ترجمه کرده
و نوشته است بدون تحریف و تغییر بمعرض تحریر در آورده
تا معلوم شود که سنیها تا کجا اقرار دارند بفضایل و مناقب
و مقامات و مراتب حضرت اسد الله الغالب و چگونه
اعتراف کرده اند با آنچه باینکه جمعی از شیعیان از قبول آنها
استنکاف دارند و از جملهٔ آنها اینست که میگویند قال
امام المسلمین منم بتحقیق هر چیز دانا و آگاه قال امام
المحققین منم آنکسیکه متصدی و متکفّل حساب خلایق ام
قال امام السالکین منم لوح محفوظ که ثابتست در ضمیر مهر
تنویر من جمیع صور حقایق الهی قال امام المحبّین منم
گردانندهٔ دلها و چشمهای ظاهر و باطن مردم بسوی خیر و

تر و بدرستی بسوی ماست مرجع و بازگشت ایشان
و بتحقیق که بر ذمّت همّت ماست حساب ایشان
قال امام العالمین منم آنکسیکه نزد اوست علم کتاب الهی
بر هر چیز که بوده و هست و خواهد بود و همچنین بهمین طور ترجمه
کرده تا آخر خطبه و از جملهٔ آنهاست که میفرماید منم پیدا کنندهٔ
ابرها منم برگ دهنده و سبز کنندهٔ درختها منم گسترانندهٔ زمینها
و بلند کنندهٔ آسمانها منم اسمای حسنی الهی که امر کرده است
خوانده شود بآنها منم آن نور که طلب روشنائی کرد از او
موسی پس هدایت یافت بآن نور منم برارندهٔ قصور
و بیرون آورندهٔ مؤمنین از قبور و منم صاحب نوح و نجات
دهندهٔ او و منم صاحب ایوب که مبتلا بود و نجات دهنده
و شفا بخشندهٔ وی منم صاحب یونس و نجات دهندهٔ او

ومنم ولی خدا در زمین وکلماته منتشر بسوی من امر خدا پس حکم
میکنم در میان بندگان خدا هر چه میخواهم منم آنکسیکه
برانگیختم انبیا و رسولانرا منم آنکسیکه خواندم آفتاب و ماهرا
پس اجابت کردند مرا منم گسترانندهٔ زمینها و دانا بجمیع
اقلیمها منم امر خدا و منم روح خدا و منم آنکسیکه لنگر کردم
کوهها را بجهت نگاهداشتن زمینها و گسترانیده ام زمینها را
بجهت سکونت خلق منم بیرون آورندهٔ چشمه ها و
رویانندهٔ زراعتها و بلند کنندهٔ درختها و برآرندهٔ میوهها
منم آنکسیکه تقدیر و اندازه کرده ام قوت آنها را و منم
فرود آورندهٔ بارانها و شنوانندهٔ رعد و برق منم روشن
کنندهٔ آفتاب و برآرندهٔ صبح و پیدا کنندهٔ ستاره ها
و روان سازندهٔ کشتیها در دریا منم آنکسیکه میدانم آن

چیزها

چیزهارا که خطور میکند از دلها و بانگ زدن چشمها و آنچیزها را
که مخفیست در سینهای مردم منم اول کسی که خدا خلق کرده است
نور مرا و در حق من پیغمبر خدا فرموده است انا و علی من نور
واحد منم صاحب کواکب و زایل کنندهٔ دول منم صاحب
زلزله و راجفه منم صاحب منایا و بلایا و فصل الخطاب منم
آنکسیکه هلاک کردم جابرهای سابق را بشمشیر خود ذوالفقار
منم آنکسیکه سوار کردم بکشتی نوح را منم آنکسیکه نجات
دادم ابراهیم را از آتش و مونس او شدم منم مونس
یوسف در چاه و بیرون آورندهٔ او منم صاحب خضر و موسی
و معلم آنها منم صورت دهندهٔ اطفال در شکمها منم
آنکسیکه خلق میکنم و روزی میدهم و زنده میکنم و میمیرانم باذن
خدا منم آنکسیکه بینا میکنم کورهای مادرزاد را و دفع میکنم مرض

برص را و میدانم آنچه در ضمایر خلقت و خبر میدهم بآنچه که مردم
می خورند و ذخیره میکنند در خانهای خود منم وجه الله در آسمان و
زمین که همه چیز هالک است مگر او و منم صاحب حجت و طاعت
و منم باب الله و منم آنکسیکه آفتاب از برای من برگشت دو دفعه
منم آن اسم از اسماء حسنی که اعظم دعوات است منم کتاب
مسطور و بیت الله المعمور منم صاحب قرآن اول منم
کسیکه گذراندم موسی را از دریا و غرق کردم فرعون را و منم عذاب
یوم الظلة و منم آیة الله و منم امین الله منم سمیع و علیم منم
خبیر و بصیر منم کسیکه میگردم هفت آسمان و هفت طبقهٔ
زمین را در طرفة العین منم اول منم ثانی منم کسیکه می بینم
اعمال بندگان را و پوشیده نیست از برای من چیزی در آسمان و
زمین منم خازن آسمانها که همه در تصرف منست منم دانا



بتغیرات زمان و حوادث آن در هر حال و منم آن کسیکه
میدانم عدد مورچها و وزن آنها را و مقدار کوهها و وزن
آنها را و عدد قطرات باران و انهار را منم آیات و نشانهای بزرگ
خدا منم آن آیاتیکه نمود خدا بفرعون و عصیان ورزید فرعون
منم کسیکه می بینم اعمال خلایق را در مغرب و مشرق و مخفی
نیست بر من چیزی از آنها منم تکلم کننده بهفتاد زبان و قوت
دهنده بهر چیز بهفتاد وجه منم آن کسیکه میدانم هر چیز را
که در شبانه روز حادث میشود امری بعد از امری و شیئی بعد از
شیئی تا روز قیامت منم محمد مصطفی منم علی مرتضی تا
آخر که بنده بعضی از فقرات آنها را بهمان طوریکه صاحب مناقب
ترجمه کرده مرقوم داشت و همه عبارات اوست که بعینها
از کتاب خواجه محمد مدار نقل کرده است و خطبه طولانی است

مشتمل بر حمد و ثنای الهی و درود نامعدود حضرت رسالت
پناهی و بیان بعضی از اخبار آینده و حوادث امور و انقلابات
دهور و علامات ظهور است که در کتب جمعی از علمای
جمهور بهمان تفصیل مسطور و مزبور است از جمله جمال
الدین بن طلحه شافعی صاحب کتاب مطالب
السئول فی مناقب آل الرسول که از فحول علماء عامه است
در کتاب سر مکتوم که تقریباً هفتصد سال قبل از این آن
کتاب را تألیف کرده است همین خطبه را من البدو الی الختم
نوشته و ثبت نموده است و از جمله سید شریف جرجانی
که در میان سنیها که نهایت عصبیت معروف است
بصدور این خطبه از آنحضرت منکر شده و به تفصیل نقل کرده
و هم چنین از خاصه هم فضلای متقی آخوند ملا محمد تقی مجلسی

اول

اول اعلی الله درجته و شیخ حر عاملی عامله الله بلطفه الخفی و الجلی
و آخوند ملا محسن فیض در کلمات مکنونه و سایر علمای خاصه
و عامه با اختلاف کمی همین خطبه را نقل کرده و شرح نموده اند
و از این معلوم است که این خطبه در نزد همه آن فحول متلقی
بقبول بوده است و همچنین است خطبه افتخار و خطبه
طتنجیه که بهمین سبک و سیاق از حضرت اسد الله
الغالب در بیان فضائل و مناقب مخصوصه صادر شده است
و علمای اخیار آنها را هم در کتب معتبره ثبت کرده
و گفته اند اینکه آنحضرت این مناقب را بخود نسبت داده
و خود را باین اوصاف وصف نموده است بهیچ وجه منافات
با توحید و افعال و صفات الله ندارد زیرا که آنحضرت مظهر
جلال و جمال و مصدر قدرت و افعال خداوند متعال است

وبه هیچ وجه در ظهور این صفات و صدور این افعال شریک
باخدا نداند بلکه او عبدیست مخلوق و بنده ایست مرزوق
چنانچه خود آنحضرت بعد از بیان همین فضایل و مناقب
فرموده‌اند وکانی بضعفاءکم یقولون انّ علیاً نصّ علی
نفسه بالربانیّة الا فاشهدوا وانی اسئلکم عند الحاجة
الیها انّ علیاً نور مخلوق و عبد مرزوق ولیک چنین آنجناب
مأمور است از جانب خدا بهدایت خلق و تدبیر امور
ایشان لهذا باید آنحضرت نشانه و علامتی از خدا داشته
باشد که بهمان نشانه و علامة از برای خلق معلوم شود
که او ولیّ خدا و امام و پیشوا و حاکم و فرمانروا است از جانب
خدا بهمه مأمور چنانچه هرگاه حاکمی بجانب مملکتی از جانب
پادشاه مأمور شود باید آن حاکم علامتی و نشانه از جانب

پادشاه داشته باشد که بهمان نشانه و علامة همه رعایا
بدانند که او از جانب پادشاه مأمور است والا احدی از
او باور نخواهد کرد که او از جانب پادشاه مأمور است پس
خود را از اطاعت او معذور داشته اصلا تمکین بحکومت
او نخواهند کرد و او را هم تسلطی بر آنها نخواهد بود مگر وقتیکه
از نشانها و علامتهای سلطان در نزد او باشد و آن
علامتها و نشانها بچند قسم است یکی از آنها فرمانست
از جانب سلطان که مشتمل باشد بر کلیّات امر حکومت
و قرار و قانون بمصالح و مفاسد امور مملکت و رعیّت و تعمیر
بلاد و تدمیر اهالی جور و فساد و یکی خلعتست که پادشاه
باید از لباسهای مخصوص خود و از جامه خانهٔ خاص خود
خلعتی باو مرحمت کند تا اینکه رعیّت پادشاه او را در

زی سلطنت ولباس حکومت دیده هیبتی ازاو در نظر
رعیّت ظاهر شود ورعبی در دل آنها افکند ویکی شمشیر وحمایت
که از دلایل قهر وغضب است ازبرای سرکشان وگردنکشان
ویکی هیکل ونشان است که صورت همیون در آن نشان
باشد وازنشانه کمال قرب سلطانت وعلامت است از
برای اینکه او صورت پادشاهست در آن ناحیه ومملکت ویکی
از علامات سلطنت نوکراست از نوکران خاص پادشاه
که عبارت باشد از ارباب مناصب وکتّاب وضبّاط وعمّال
وقوریاول وفراشی که همهٔ آنهارا زیردست وتحت حکم
او قرار میدهند که بکمال اختیار واقتدار وهیبت در اخذ
عطا وگرفتن وبستن وکشتن وزنده نگاه داشتن ورتق و
فتق امور جمهور حکومت کنند وآنچه که مقصود ومراد پادشاهست



از رفاه وآسایش بندگان الله بعمل آورد پس وقتیکه چنین
شد ومردم دیدند که او شخصی است که از جانب پادشاه
مأمور است وفرمان پادشاه در دست ولباس سلطنت
در بر دارد وهمه نشانها وعلامتهای پادشاهی در نزد اوست
ونوکران خاص پادشاه در زیر حکم او هستند وهمه اطاعت
او را بجهه لازم میدانند وجمیع آثار سلطنت وریاست از او
ظاهر است وهمهٔ اوامر ونواهی وافعال پادشاهی از وی صادر
قطع ویقین حاصل میکنند که او از جانب سلطان مأمور است
وحکم او حکم سلطان وامر او امر سلطان وفعل او فعل
سلطانست وقهر او قول سلطانست واطاعت او
اطاعت سلطانست وهرچه میکند همه بامر پادشاه
وحکم اوست پس همچنین است امر در خصوص کسیکه از جانب

خدا مبعوث و مأمور است بنبوت و ولایت کلیه مطلقه و رتق و
فتق امور جمهور خلایق بحسب اقتضا و اختلاف ازمنه و
دهور که می باید در او نیز از قبیل نشانها و علامتها از جانب
خدا باشد تا اینکه همه بدانند که او از جانب خدا آمده و در
ادعای خود صادقست و الا کسی از او قبول نخواهد نمود و اولا
هم حجتی بر آنها نخواهد بود مگر اینکه از همان نشانها و علامتها
که ذکر شد از جانب خدا داشته باشد و در وقت حاجت
از برای هدایت بندگان خدا و اتمام حجت بر آنها ظاهر کند
اما فرمان ایشان پس آن عبارت از کتب سماویه است
مثل قرآن که مشتمل است بر کلیت امور نبوت و ولایت
و دستور العمل ریاست و سلطنت و بیان مصالح و
مفاسد امور عباد و حفظ ثغور و بلاد و قانون امر معاش

ومعاد و اما خلعت ایشان پس آن عبارتست از خلعت اصطفا
و ردای کبریا و عمامهٔ کرامت و قمیص رحمت و کمربند محبت
و عصای منزلت که از جانب خدا بایشان عطا شده است
و اما نشان ایشان پس آن عبارت از هیکل توحید و
صورت انزعیت و هیئت اعتدال و استقامت است
که سراپا حکایت میکند از جمال و جلال خداوند مجید
و توحید پروردگار حمید و آن دلیل کمال قرب و اتصال
ایشانست بخداوندشان و اما شمشیر ایشان پس آن عبارت
از آثار قهر و غضب خداوند قدیر است که بتقدیر میشود
باراده ایشان در حین هلاک اهل طغیان و عدوان
و تدمیر سرکشان و گردنکشان از امر و حکم ایشان و اما
خدام و عمال و کتاب و ضباط ایشان پس آن عبارت

از ملائکهٔ مدبرات و ملائکهٔ عرش و کرسی و حجب و سرادقات
و ملائکهٔ خلق و رزق و موت و حیوة و ملائکه که موکلند بر نزول
امطار و اجرای انهار و غرس اشجار و تربیت اثمار و ملائکهٔ
که موکلند بر ثبت اعمال و افعال و ضبط ارزاق و آجال
که همهٔ اینها را خدا در تحت امر و حکم ولی مطلق قرار داده است
و آنها قدم از قدم بر نمیدارند مگر باذن و ارادهٔ او و حرکتی نمی کنند
مگر بامر و حکم آنحضرت و آنجناب نیز امری نمیکند مگر باذن و ارادهٔ
خدا و حکمی با نها از جانب او صدور نمی یابد مگر برضای او جل
شانه پس وقتیکه امر بان نهج باشد و همه دیدند که آنجناب
کتابی از جانب خدا در دست دارد که بخانهٔ ایشان
نازل شده است و هر عملی که میکنند همه از روی آنست و او
مخلع است بخلعت کرامت و متلبس است بلباس

قدس

قدس و متصف بصفات ربوبیت و نزد او است همهٔ علامت
و نشانهای خداوندی و جمیع ملائکه در تحت امر و حکم او ست
و تمامی افعال و آثار ربوبیت از دست او جاری میشود آنوقت
قطع و یقین حاصل میشود از برای همه که او از جانب خدا
مأمورست حکم او حکم خداست و امر او امر خداست و فعل او
فعل خداست و قهر او و قول خدا و اطاعت او اطاعت
خدا و مخالفت او مخالفت خداست چنانچه در تمثیل
بطور تفصیل بیان شد حرفا بحرف و لله المثل الاعلی خلاصه
امر در هر مرحله بیک قرارست زیرا که همهٔ سلاطین دنیا سر
مشق سلطنت را از اینجا برداشته اند پس هر چه آنجا بگوئی اینجا
بگو بعین چنانچه آثار و افعال سلطانی در هر مملکتی از ممالک
از حاکم مملکت ظاهر است و افعال آنها هم از ضباط و عمال

وخدام وسایر مباشرین امور دیوانی صادر میشود همچنین آثار وافعال
خداوند منّان و ملک دیان نیز از انبیا و اولیا ظاهر است و
آثار وافعال ایشان هم از ملئکهٔ مدبرات و حملهٔ عرش و کرسی
وسرادقات صادر میگردد پس بهمین جهة یکدفعه نسبت این
افعال بخدا داده میشود بطور استقلال و یکدفعه بانبیا و اولیا
بطریق وساطت و مأموریت از جانب حق و دفعه
بملئکهٔ مدبرات امر بعنوان مباشرت است و همهٔ اینها صحیح
و منافات با توحید افعالی و صفاتی بهیچ وجه ندارد
زیراکه فعل ملئکه فعل ولی امر است و فعل او فعل خدا است
یعنی خدا افعال و اراده و مشیت خود را از دست او جاری
میفرماید و او هم فعل خود را از دست ملئکه جاری میکند
پس آنجناب باین اعتبار نسبت افعال را گاهی بخود میدهد



وگاهی بخدا چنانچه نسبت افعال پادشاه گاهی بخود پادشاه
میدهند و گاهی باولیای دولت و حکام مملکت و سران
و سرکردگان لشکر پادشاه مثلاً یکدفعه میگویند فلان
قلعه را پادشاه گرفت و یکدفعه میگویند فلان سرکرده
گرفت و یکدفعه میگویند فلان فوج فلان قلعه را
فتح کرد و همه صحیح است و هیچ یک منافاتی با سلطنت
باسلطنت پادشاه ندارد زیراکه همه بامر و حکم و فرمان
پادشاه است خلاصه باین قرار است نسبت افعال
ربوبیت بجناب ولایت مآب که بنده ایست
از بندگان خاص خدا که او را مظهر صفات الوهیت
و مصدر افعال ربوبیت خود قرار داد و همهٔ افعال
خود را از دست او جاری فرموده است چنانچه ابن ابی الحدید

که از نثر شهیر علمای عامه است در حق جناب ولایت
مآب گفته است: تقبلت افعال الربوبیة التی
عذرت بها من شک انک مربوب، وقد قیل فی علی
نظیرک مثله، فخیر لمن عادی علاک وتتبیب، ویا
علة الدنیا ومن بدء خلقها، له وسیتلو البدء فی الحشر
تعقیب، ودر قصیدهٔ دیگر میگوید، لولا حدوثک
قلت انک جاعل، الارواح والاشباح والمستنزع
لولا مماتک قلت انک باسط، الارزاق تقدر فی
العطاء وتوسع، ما الدهر الا عبدک القن الذی،
بنفوذ امرک للبریة مولع، والیه فی یوم المعاد
ایابنا، وهو الملاذ لنا غدا والمشفع، علم الغیوب
الیه غیر مدافع، والصبح ابیض مسفر لا یدفع، ودر قصیدهٔ

دیگر میگوید علام اسرار الغیوب ومن له، خلق الزمان ودوار
الافلاک، متعاظم الافعال لا یهوتیها، لامر قبل
وقوعها دراک، خلاصه مقصود ما از این خاتمه این بود که از
برای همه معلوم شود که اهل سنت وجماعت با آنکه جناب
امیر المؤمنین را خلیفهٔ بلافصل نمیدانند و بخلافت ظاهره
عترت طاهره قائل نیستند ودرین زمره فقرها با شیعهٔ اثنا
عشری مخالفت اظهار میکنند اقرار دارند بولایت متعلقهٔ
جناب ولایت مآب واعتراف میکنند بهمهٔ فضائل ومناقب
ائمهٔ اطیاب واین بعض از برای اغلب ناس مشتبه است
وچنین میدانند که سنیها منکر فضائل ائمهٔ ما هستند
واین اشتباهیست که ناشیست از عدم تتبع کتب و
زبر آنها چه هر کس از کتب وزبر آنها مخبر ومستحضر باشد

میدانند که آنها اصلاً بفضائل و مناقب و مقامات و مراتب
ائمهٔ ما انکار ندارند سهلست آنها فضائلی از برای ائمهٔ
هدی علیهم السلام بیان کرده‌اند که اکثر مخالفین ما آنها را قبول
نمیکنند و همهٔ آنها انکار دارند چنانچه دیدی پس حضرات
حقیقةً در این مرحله هم با شیعه مخالفند و هم با سنی چنانچه
می بینی الان با ما عداوت میورزند باین جهت که میگویند
شما چیزی که در حق ائمهٔ هدی و بیان فضائل و مناقب ایشان
میگوئید که اصلاً آنها دارای آن فضائل و مناقب و مقامات
و مراتب نیستند و حال آنکه ما تا حال هرچه گفته و میگوئیم
بالاتر از سنیها چیزی نگفته و نخواهیم گفت و از حضرات هم
زیاده از آنچه سنیها در حق ائمهٔ ما اقرار دارند توقع نداریم
و میگوئیم بیائید همه اتفاق کنیم بآن چیزیکه سنیها اقرار دارند

و در تشیع کمتر از سنی نباشیم و از اولیای دولت قاهرهٔ باهره
نیز مستدعی هستیم که اگر بخواهند این اختلاف را از میان بر
دارند قدغن بفرمایند بحضرات که انکار فضائل و مناقب
ائمهٔ اطهار علیهم السلام را در میان شیعهٔ اثنا عشریه و
ممالک محروسهٔ ایران که شیعه خانه است شعار قرار ندهند
و در بالای منبر بجز ذکر فضائل ائمهٔ اطهار و معالم دینیه و معارف
الهیه چیزی دیگر نگویند و از برای آل اطهار مناقص قرار
ندهند و کسانی را که بالاتر از سنیها فضیلتی از فضائل و
مناقب حضرت اسد الله الغالب نمیگویند نسبت
بغلو ندهند و با آنها بمقام معارضه و مخاصمه نیایند
و با اهل معرفت محض از راه جهالت عداوت نورزند
و بی جهت اذیت بآنها نکنند و میان فرقهٔ اثنی عشریه

وطائفهٔ امامیه که جمع قلیلی هستند بعصبیت و جاهلیت اختلاف
و تفرقه نیندازند و شق عصای مسلمین نکنند و باعث شماتت
دشمنان دین نباشند و بلا سوار با هم رفتار نمایند اگر
واقعا نمیدانند باید از علما یاد گیرند و بکتب معرفت
و حکمت و تفاسیر و اخبار ائمهٔ اطهار رجوع نمایند و معرفت
تحصیل کنند و اگر میدانند و از همهٔ آنها استحضار دارند
عمدا انکار ننمایند که انکار کفر است چنانچه اخبار متواتره
از ائمهٔ اطهار درین باب وارد است از جمله در منتخب بصائر
باسانید صحیحه از حضرت مرویست که گفته است از جناب
امام محمد باقر علیه السلم شنیدم که در ضمن حدیثی میفرمود ان
اسوء اصحابی عندی حالا الذی اذا سمع الحدیث ینسب
الینا و یروی عنا فلم یحتمله قلبه و اشمأز منه و جحده و کفر بمن

دان به و لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج و الینا اسند
فیکون بذلک خارجا عن ولایتنا ترجمهٔ این روایت بهدایت
فرجام که در ختام این رسالهٔ مختصره قرار داده و بآن ختم
کلام خواهیم نمود اینست که امام علیه السلم فرمود لذ بدرستی
و بتحقیق بدترین اصحاب من در نزد من از حیثیت کسیست
که چون میشنود حدیثی که نسبت بما داده میشود و از ما روایت
میشود پس متحمل نمیشود بآن قلب او و مشمئز میشود از
شنیدن آن و انکار میکند آنحدیث را و تکفیر میکند
کسی را که متدین شده است بآن و حال آنکه نمیداند شاید
حدیث از ما خارج شده است و بسوی ما مسند است پس
بسبب این انکار و تکفیر خارج میشود از ولایت ما تمام شد
آنچه که از این رساله منظور داشتیم و ختم گشت بحمد الله بر فوق

اسمی که در اول گذاشتیم و مطابق آمد در طی نگارش بافرمایش
جناب صادق علیه السلام که فرموده اند علم المحجة واضح لمریدی
داری القلوب عن المحجة فی عمی ولقد عجبت لهالک
لک ونجاته موجودة ولقد عجبت لمن نجی باری اگر
چنانچه در مجاری سطورات خطایی رفته یا در مطاوی کلمات
از حدود ادب تجاوزی واقع گشته از کمال رأفت اولیای
دولت وبار یافتگان حضور معدلت دستور باهر النور
در زمیت که مورد اغماض سازند نه اعراض و بنظر اصلاح
نگرند نه اعتراض چه دلی پژمرده و خاطر افسرده راز تواتر نوائب
دهر و حوادث روزگار دست قدرت از کار رفته قلم در کف شکسته
کرده عنان اختیار از پنجهٔ اقتدار گرفته این همه را بی اختیار
نگاشتم والسلام علی من اتبع الهدی وخشی عواقب

الردی والحمد لله اولاً وآخراً وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین
ولعنة الله علی اعادیهم ومنکری فضائلهم اجمعین من الان
الی یوم الدین وقد فرغ من تسویده العبد المذنب الجانی
الشریف الحسنی حسین بن محمد التبریزی المقانی
فی الیوم الثالث من شهر صفر المظفر کتبه العبد
المذنب خلیل غفر الله ذنوبه وستر عیوبه
سنه ۱۳۴



